

خلاصه کتاب نبوت و امامت

مقدمه

سپاس معبودی را سزااست که اعلام نبوت و ولایت در میدان هدایت برافراشت و ارقام حقایق و الهام، بر صحایف قلوب اولیاء و بر الواح علمای ربانی و عرفا بنگاشت.

حضرت رسول اکرم (ص) از جهت فاعلیت، پدر روحانی موجودات و از جهت قابلیت فیوضات، که جنبه نفسیه است، مادر عالم امکان است. چنان که بزرگان درباره آن حضرت فرموده اند «أَبُو الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَ أُمُّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ» .

طلوع شمس هدایت، جز از شارق انوار نبوت و ولایت صورت نگیرد، و شاهد دلارای ازلی جز در مرآت حقایق نمای نفوس مقدسه مشاهده نشود.

این نفوس طیبه، مجمع البحرین قدیم و حادث و برزخ ذوجهتین ظاهر و باطنند .

انبیاء محل وحی اند و معجزات، اوصیاء محل الهامند و کرامات.

در عصر غیبت، اوصیاء واضعان گنجند در طلسمات، اولیاء مستخر جان آن گنجند. اوصیاء واضعانند، اولیاء رافعانند. اوصیاء ساترانند، اولیاء کاشفانند.

اولیاء نهرهایند که از منبع نقطه ولایت سرچشمه گرفته و در جداول نفوس و عقول و قلوب پاک ساری اند.

حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین که برآمد و ظلمت شب کفر را بهروز روشن ایمان مبدل گردانید، و گوهر شب چراغ معرفت در بحر جان ها بنهاد .

حضرات اوصیاء و اولیاء به امر ارشاد مباشرت ورزیدند تا طالبان را از ظلمت عالم جسمانی برهانند و به مرتبه روحانیت رسانند، و کنوز معانی و معارف را از ظلمت صور و اشکال خارج سازند، تا زمانی که حضرت خاتم الاولیاء ظاهر گردد.

آنگاه که حضرت خاتم الاولیاء ظهور نماید، این نور الهی مردم را از عقبی به سوی مولی دعوت کند، و حجاب تعینات از وجه حقیقت براندازد .

در ایامی که این سفراء الهی بر حسب ظاهر مرئی و محسوس نباشند، مظاهر تامه ایشان در قلوب عارفان کامل و علمای ربانی ظاهر است تا فیوض غیبی از معادن الانوار لاریبی به وسیله آنان به عموم عالمیان، خاصه به طالبان رسیده باشد.

عروج دل در عالم سدره المنتهی، اسم اعظم است .

گاهی دواعی نفسانیه بعضی مغفلین را برای شهرت به ادعای نبوت و امامت و مرشدیت وامیدارد . خداوند رحمان، حضرات انبیاء و اوصیاء کرام و در غیبت ایشان، اولیاء خود را می گمارد تا بدین وسیله مدعیان کاذب را مجالی نماند و مریدان صادق، تجلی نهار را از لیل غاسق بازشناسند.

جوهر و چکیده حکمت اسلامی در این اصول نهفته است، و مادام که سیر در مراحل حکمتیه اصول دین نشود، از سایر حقایق و معارف، استضائه چندان نخواهد بود.

طوبی به حال عارفان الهی و علمای ربانی که سراپرده جانیشان خلوتگه دوست باشد، که در خلوتسرای دوست، دلها از عدم منیت معمور و از می ناب مخمور .

دروود بر اولیاء و عارفان و علمای ربانی که برای تحصیل حقایق و ارشاد خلائق، کمر اجتهاد بر میان بسته و اصنام مناهی و ملامهی به نصر و تأیید الهی، در هم شکسته و ابواب عنایت سرمدی بر روی مبتدی و منتهی گشوده اند.

نبوت

فصل اول - بعثت و عصمت

نبوت به حسب معنی تصویری، عبارت است از مبعوث بودن بشر معصومی و خبر دادن او از احکام متعلقه به افعال عباد با وحی و امثال آن با ریاست الهیه اصلیه بر مکلفین در امور دنیا و دین .

نبوت به حسب معنی تصدیقی، عبارت است از تصدیق و اعتقاد کردن به وجوب بعثت انبیاء.

بعثت انبیاء مشتمل است بر فوایدی چند و خالی است از مفساد، و هرآنچه چنین شد حسن می باشد؛ پس بعثت انبیاء حسن است عقلاً.

فایده اولی، تقویت عقل و تأکید حکم اوست در احکامی که عقل مستقل است در آنها، مثل حکم او به محتاج بودن عالم به صانع حکیم.

فایده ثانی، دلالت کردن عقل است به احکامی که عقل مستقل در آن ها نیست مثل تعبدیات که عقل را مسرجی در آن ها نیست، بلکه بعد از حکم نبی و رسول و امام، عقل حسن آن را درک می کند.

فایده ثالثه، تنبیه کردن و آگاه نمودن عقل است به تحصیل معرفت الهی که سرمایه حیات و بقای جاو دانی و سعادت دو جهانی است.

چنان که حواس در وقت خواب از ادراک محسوسات باز می ماند، عقل نیز با اشتغال و فرو رفتن در لذایذ جسمانی، ادراک معقولات نمی تواند بکند، پس دعوت انبیاء به منزله بیدار کردن ایشان است از خواب غفلت تا تحصیل معارف کنند و ادراک معقولات نمایند.

فایده رابعه، عبارت از انقطاع عذر مکلفین .

بعثت مانع است از اقدام بر معصیت، به جهت آن که در بعثت خبر قاطع است به حصول عقاب بر عاصی، زیرا که عقل تنها استحقاق را درک می کند و واقف نیست بر وقوع آن.

حقیقت وجوب تکالیف سمعیه آن است که این تکالیف علت است بر ظهور تکالیف عقلیه، و کسی که مراقب باشد بر فعل واجبات سمعیه، هر آینه مباشرت ورزد بر فعل واجبات اصلیه و اجتناب از قبایح عقلیه.

اگرچه عقل که رسول باطنی است کافی است در حکم به وجوب طاعت، ولیکن طریق امتثال موقوف است بررسول ظاهری.

چهارم غرض و حکمت از ایجاد خلق معرفت و عبادت است، و آن عبادت و معرفت حاصل نشود مگر به رجوع به کلام حق نبی.

دنیا منزلی است از منازل مسافرین به سوی حق تعالی، و کسی که اهمال و غفلت ورزد از تدبیر منزل، سفر او تمام نخواهد شد.

تکلیف بلا بیان قبیح است، و این بیان گاه به عقل شود و گاه به ارسال رسل، اگرچه عقل حاکم است به وجوب طاعت، ولیکن طریقه آن در دست رسول ظاهری است.

نبی باید صاحب دو وجه باشد: وجهی بر تقدس و الوهیت و وجهی بر تجسم و بشریت.

مراد از عصمت، قوه ای است که ممتنع باشد با آن صدور گناه با قدرت بر معصیت، مثل کمال عقل و فطانت و ذکاء و نهایت صفای نفس و اعتناء به طاعت حق.

اگر انبیاء قادر بر معاصی نشوند، هر آینه ادنی مرتبه می باشند از صلحاء مؤمنین که با وجود قدرت بر معصیت، گناه نمی کنند.

با وجود عدالت، صدور گناه ممتنع نیست ولی با وجود عصمت، صدور گناه ممتنع است اگرچه قدرت بر معصیت حاصل آید.

انبیاء با قدرت بر گناه، جمعاً معصومند از فعل هر قبیح و اخلال به هر واجب.

غرض از بعثت انبیاء، تبلیغ است و حصول فواید تبلیغ موقوف است بر عصمت، پس عصمت انبیاء واجب است.

مقصود از بعثت انبیاء تحصیل اجر معنوی است به اتباع ایشان، و این حاصل نشود مگر به حصول علم یقینی به عدم صدور معصیت از ایشان.

سبب احتیاج رعیت به نبی بی عصمتی ایشان است، چگونه روا باشد که نبی هم مثل ایشان باشد؟

تذکر و حفظ از جمله صفات کمال، و سهو و نسیان از جمله صفات نقص اند.

سهو و نسیان، ستی است که بر دل کشیده می شود، این است که دیده نبی می خوابد لیکن دل او نمی خوابد.

ما مأموریم به اتّباع انبیاء و ترک اعتراض بر ایشان، این است که جایز نیست صدور سهو و نسیان و خطا از نبی، زیرا که امر بر اتّباع خطا، معقول نیست.

انبیاء حافظ شرع اند، اگر جایز باشد صدور سهو و نسیان و خطا از ایشان، احتمال صحت پدید آید و احتمال صحت، مستلزم احتمال فساد است و این نقض غرض مطلوب از عصمت است.

نبی باید منزّه باشد از سهو و نسیان و خطا، زیرا که اوست در نهایت صفای نفس و در غایت اشراق عقل .
نبی باید حافظ باشد آنچه را فهمیده و هرگز فراموش ننماید، زیرا که نفس او متصل است به لوح محفوظ.

حضرات انبیاء گرچه به مقام اقرار به معصیت برآمده اند ، اما بزرگان دین آن را از باب «حسنات الابرار سیئات المقربین» شمرده اند .

گرچه از بعضی از حضرات انبیاء ترک اولی سر زده است، ولی ترک اولی نه عصیان است و نه ارتکاب به امری از امور مکروه، و نه ترک واجب است و نه ترک امری از امور استحبابی، بلکه در مقام آزمایش یک امر تعبدی است.

عصمت مراتبی دارد و از شخصیت های مقدسی مانند حضرت رسول اکرم(ص) و حضرات ائمه اطهار(ع) که مراتب عصمتیه شان در حد کمال است، ترک اولی هم سر نزده است .

نبی باید کمال صفای نفس داشته و سریع الاتصال باشد به عالم ملکوت، تا درک کند علوم کثیر را در زمان قصیر بدون تعلّم.

نبی باید دارای حسن عبارت باشد، به جهت آن که شأن اوست تعلیم و ارشاد و هدایت عباد به طریق سداد بر معاش و معاد.

نبی باید محب علم و حکمت باشد و تأمل در معقولیه او را ملول ننماید . نبی باید شجاع القلب بوده و خائف از موت نباشد . نبی باید اشجع مردم باشد، زیرا که او معزول است از تقیه موت.

نبی باید با لطمع مایل به شهوات نبوده و مجتنب باشد از لهو و لعب، زیرا که این امور حجابی است بر عالم نور، و وصلت است به عالم غرور.

نبی باید جواد و کریم باشد، زیرا که اوست عارف به خزائن رحمت الهی که فنا و انتها ندارد.

نبی باید خوشدل ترین مردم باشد، زیرا که او اجلّ موجودات است از حیث بهجت و صفا.

حق تعالی امر فرمود ملائکه را به سجده کردن آدم، و امر نمودن عالی به خضوع سافل، منافی حکمت است و از اینجا افضلیت بنی آدم از ملائکه معلوم می گردد.

دلیل دیگر بر افضلیت بنی آدم از ملائکه، آن است که حق تعالی در ملائکه عقل ایجاد کرده بدون شهوت و پاک بودن ایشان چندان هنر نیست و ایشان فاقد داعیه معصیت هستند، ولی در بشر داعیه معصیت وجود دارد، بنابراین بهترین بنی آدم، افضل است از ملائکه.

حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء، علت غایی خاصند و حضرت رسول اکرم(ص) و اوصیاء ایشان، علت غایی خاص الخاص . اما سایر انسان ها علت غائی عامند، به نسبت عنایات خاص تکوینی و تعلیمی بدانان.

انسان شایسته و کامل، جانشین خدا در روی زمین و اشرف مخلوقات است، و فرشتگان به مقام عالی او راه ندارند

ملائک مجردند، روح بشر نیز مجرد است اما به علت محبوسیت در کالبد جسمانی، بدون جمع شرایط نمی تواند مجردات را مشاهده نماید . مشاهده افراد غیر مجرد نیز برای فرشتگان در هر شرایطی ممکن نیست.

مشاهده مجردات برای انسان به دو وجه میسر است : یا استیلائی روح بر جسم به حد کمال رسیده کالبد او حالت ملکوتیت و لاهوتیت به خود گیرد؛ و یا این که به مشیت الهی، وجود غیرمادی مجردات، حالت مادیت به خود گیرد و فرشته در قالب جسمانی فرود آید.

فرشته امین وحی، جبرائیل است و روح القدس گرچه به او خطاب می شود، اما دراصل این مقام و منزلتی است معنوی برای آن فرشته بزرگوار. بنابراین، روح القدس ظاهراً در ردیف اسماء است و باطناً جزو صفات .

علاوه بر جبرائیل، اکثر پیامبران الهی به این منزلت نائل آمده اند، خصوصاً انبیاء اولوالعزم که از این مقام هم فراتر رفته اند.

روح الامین نیز صفت و منصبی الهی است ولی نه به درجه و منزلت روح القدس ، صاحبان مرتبه روح قدسی، این مقام را نیز واجدند.

هر نبی و رسول مراتبی از روح القدس را داراست و به همان نسبت، مشمول خطاب جبرائیل است.

در نبی، ابلاغ محدود است و در رسول، ابلاغ غیر محدود .

تعلیم خداوند تبارک و تعالی به نبی و رسول، هم در خواب است و هم در بیداری، هم با واسطه است و هم بدون واسطه.

اعتقاد بر این که نبی، فرشته وحی را در خواب ادراک کند و رسول، در خواب و بیداری، به لحاظ حکم باطنیه صادق نیست.

الهام، نزول علم الهی است که به وسیله آن مجهولی معلوم شود، و رمزی است باطنی که با قلوب پاک سرشت، اثر مستقیم دارد.

الهام در ردیف حقایق و معانی قلبی است که توأم با دلیل و برهان باشد.

وحی، راز آشنایی و رمز شناسایی است که انسان در خود حس می نماید و می داند امری که به او می رسد، از جانب خداست.

الهام گرچه از فیض ملک است ولی شخص ملهم، آورنده آن را درک نمی کند، برخلاف وحی که آورنده آن برای گیرنده وحی، معلوم و مشخص است.

در معانی الهام محدودیتی و جود دارد، لکن معانی در مراتب وحی کامل تر و بلکه لایتناهی است .

بدون طی مراحل الهام و ورود به مرحله وحی، ادراک بشر نسبت به معلوم ناقص است.

فصل دوم - نبوت حضرت خاتم الانبیاء

طریق معرفت صدق هر نبی در دعوی نبوت، منحصر است در دو چیز: یکی نص سابق بر لاحق و دیگری معجزه .

در جمیع کتب سماویه خبر بعثت حضرت رسول اکرم(ص) رسیده است . در بعضی از آن ها نام نامی آن حضرت و در بعضی، اوصاف و علائم او ذکر شده است.

معجزه، امری است خارق عادت که مطابق دعوی باشد .

خرق عادتی که پیش از بعثت از نبی ظاهر می شود «ارهاص» گویند، مانند انکسارطاق کسری و انطفاء آتشکده فارس و خشکیدن بحیره ساوه در شب مولود حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله، و تظلیل غمام و تسلیم احجاز قبل از بعثت آن حضرت.

برخی از دانشمندانمایان، در بیان حقیقت اعجاز، معجزات را طوری تأویل کرده اند که مطابق علوم ظاهری روز باشد، اما زحمات ایشان بیهوده و عقیده آنان مردود است.

معجزات هر چند اموری ناشناخته و حیرت انگیزند، ولی نه محال ذاتی هستند که عقل آن را ابطال کند، و نه خلاف قانون علیت اند.

معجزه به اذن الهی تابع قانون علیت خصوصی است . در قانون علیت عمومی، تأثیر اسباب عادت مستمر مشهود تنها با روابط و شرایط مخصوص است و معلول، تدریجاً پدیدار می شود.

در قانون علیت خصوصی، حصول مسبب با روابط مخصوص و شرایط زمانی و مکانی خاص نیست، بلکه با هر شرطی که اتفاق افتد یا حتی بدون شرط و علت ابتدایی و تنها به اراده کننده فوراً به وجود می آید.

قدرت باریتعالی بی نهایت و به تمام اضداد یکسان است . خواص و آثاری که از اشیاء به ظهور می رسد به آفرینش اوست، و او می تواند آن آثار را از هر کدام که خواهد بازستاند و در ضد وی قرار دهد.

معجزه به مشیت خاص و اراده شکست ناپذیر الهی از سلسله علل مادی پدید می آید نه از علل ماوراء مادی .

گاهی امری حادث شود به سببی از اسباب عادی، ولی آن سبب خفی باشد و ناظر گمان کند بلا سبب، حادث شد؛ و گاهی در خیال آید که امری حادث شد .

علامت سحر و نظایر آن، این است که عالمان آن فنّ معارضه با آن توانند کنند، به خلاف معجزه که هرچند ساحران در فن سحر ماهر باشند، نمی توانند با آن معارضه کنند.

سحر عبارت است از اخراج باطل در قالب حقیقت نمای کذایی که سبب آن مخفی شود، و حرمتش در شرع معین شده است.

مغلوبیت در قبال سحر، وقتی است که قدرت معنوی فرد نسبت بدان متقاصر آید و تا حدی مجذوب آن گردد .

قوای رحمانی محصول سیر انسان است در عالم معقولات و قوای شیطانی، نتیجه توجه است به محسوسات و ابتلاء به علایق مادی حاد.

سحر و جادو نه از عالم دیگری نشأت می گیرند و نه از آن کسب نیرو می کنند ، بلکه ناشی از قوای پلید روحی، اعمال مربوطه و وسایل بکار رفته در آنند .

راه نجات حقیقی از سلطه قوای غیررحمانی، تقویت نیروی معنوی است . این تقویت، گاه حاصل تفکر و عمل خود شخص است، و گاه محتاج تعلیم حقایق توسط صاحبان نفوس معنوی است.

اشرف و افضل معجزات انبیاء علم و حکمت است و این دو برای خواص است . زیرا ایمان ایشان نسبت به انبیاء به میزان علم و حکمت است و محتاج به خوارق عادت نیستند.

خوارق عادت برای عوام و بلهاست، زیرا که ایشان را فطانت فهم حقایق نیست.

در معجزه، رؤیت با بصر شرط نشده است، زیرا که افاده تواتر اقوی است از رؤیت به بصر، به جهت آن که خطا در بصر، اقوی است از خطا در بصیرت.

معجزه دو قسم است: یکی معجزه ظاهره بالعیان و دیگری معجزه ظاهره بالمعنی.

معجزه بالعیان حضرت محمد (ص)، قرآن مجید است و ظهور آن، ثبوت نبوت اوست به تواتر.

فصاحت، صفت الفاظ و بلاغت، صفت معانی است.

مرکز فصاحت، جوارح انسان یعنی زبان و دهان و دندانها و صداهاست و مرکز بلاغت، عقل و عقلیات و نفس و فکریات است.

بلاغت، مربوط است به قضیه معقوله و فصاحت، متعلق است به قضیه ملفوظه.

قرآن با وجود آن که از حروف هجائیه مفرده مرکب است که هر فردی قادر است به تألیف آن، لیکن عاجز است از تألیف و ترکیب آن به این ترکیب عجیب و اسلوب غریب.

کتابی که آن حضرت آورده اسلوبش نه شعر است و نه نثر است و نه خطبه، بلکه مشتمل است بر همه محسنات بدیعه لفظیه و معنویه و جمیع نکات دقیقه و اسرار باطنیه و علوم ظاهریه و دقایق و جودیه و حقایق الهیه.

قرآن مرجع هر قاضی و وکیل و رهنمای هر متکلم و متقاضی و مربی هر دانشمند و فلسفی است. قرآن کعبه قاصدین و مقصد واردین است.

قرآن مشتمل است بر کمال معرفت الله و ذات و صفات و اسماء او، که عقول حکماء در آن متحیر و فکر متکلمین در آن متعجب است، چنان که اشراقی راه شرق و مشائی راه مشی را گم می کند.

قرآن مشتمل است بر آداب کریمه و شرایع قویمه و طریقه مستقیمه و نظام بلاد و معاش و معاد.

قرآن مشتمل است بر اخبار خفیه و قصص ماضیه و اخبار سابقه و اخباری از آینده از آدم تا انقراض عالم، و مشتمل است بر اخبار ضمائر قلوب و اطلاع بر اسرار و غیوب که مطلع نبود بر آن مگر علام الغیوب.

قرآن کتاب جاویدان خدای تبارک و تعالی و قانون اساسی اسلام و معجزه بزرگ و یادگار ماندگار حضرت رسول اکرم(ص) و نخستین مرجع عقاید و احکام و اخلاق و آداب و شعائر اسلامی است. قرآن در مطالب خود اختصاص به امتی از امم مانند امت عرب و طایفه ای از طوایف مانند مسلمین ندارد.

قرآن مجید خطابات بسیاری به کفار و مشرکین و بت پرستان دارد.

قرآن مجید همه اهل کتاب از جمله یهود و نصاری را مخاطب قرار داده است.

قرآن با همه طوایف و امم در مقام احتجاج و تکلم برمی آید و همه بشریت را مورد خطاب قرار می دهد.

قرآن مشتمل است بر محکومات و متشابهات. محکم آن است که شبهه ای بر آن عارض نشود نه از حیث لفظ و نه از حیث معنی، متشابه آن است که دلالت آن واضح نباشد.

کسانی که قلوب ایشان را میل از جانب حق به سوی باطل است مانند اهل بدعت، ایشان ظاهراً تابع متشابهات قرآن بوده، ولی آن آیات را به اشتباهی نفس خود تأویل می کنند تا مردم را از طریق حق برگردانند.

از جمله اختلافی که بر قرآن وارد شده، مسأله نسخ است. نسخ در لغت به معنی ازاله است و در اصطلاح علماء عبارت است از برداشتن حکم شرعی به دلیل شرعی دیگر.

نسخ، حکمتی است در تجدد احکام، و ظهور آن بعد از اخفا نیست. چنان که وقتی حال مریض متجدد می شود، بنا به دستور طبیب حاذق نباید دوی اولی را بخورد، و این مستلزم ظهور علم بعد از جهل نیست.

حضرت رسول اکرم(ص) با قرآن دعوی نبوت کرد، و قرآن دلیل است بر نبوت او و غیر از آن، معجزات صادره از آن جناب را حد و حصری نیست

حضرت رسول اکرم(ص) مؤید است معجزات کثیری را نسبت به انبیاء گذشته، و درعین حال اعلام فرموده است خاتمیت و افضلیت خود را از ایشان. مقام افضلیت ایجاب می کند که آن حضرت تمام کمالات و معجزات آنان را واجد باشد.

اگر تکذیب مشرکین مانع از ارائه معجزه بود، در این صورت قرآن، بزرگترین معجزه آن حضرت نازل نمی شد!

وقوع معجزه را مقتضی، دو چیز است: حکمت خدا و درخواست مردم. اگر حکمت خدا مقتضی صدور معجزه ای باشد، تکذیب امم سابقه از آن مانع نتواند شد.

انکار معجزات پیشنهادی بعد از وقوع، موجب نزول عذاب است.

خداوند متعال به پیغمبر خود وعده حتمی داده بود تا وی در میان امت است، بلا نازل نکند.

تکذیب معجزاتی که ابتدائاً برای اثبات پیامبری و هدایت مردم ظاهر می شود، مانند تکذیب خود پیغمبر، موجب عذاب اخروی است.

گروهی از معجزات اساساً وسیله رحمت و هدایت مردم و روشن ساختن مسیر آنان است.

معجزه در اختیار خدا و به اراده و مشیت اوست و پیامبر سمت رسالت دارد و در تمام امور، تابع اذن و فرمان اوست و این، اختصاص به حضرت رسول اکرم (ص) ندارد.

معجزاتی که تکذیب آنها موجب عذاب دنیوی است، برای این امت نیامده هر چند بعضی تقاضای آن را نموده اند.

تحدی پیامبر اسلام از میان معجزاتش، تنها به قرآن است زیرا نبوت جاودانی و جهانی، معجزه جاودانی و جهانی می خواهد و چنین اعجاز به جز قرآن نبوده در غیر آن متصور نیست.

جمع افعال و احوال و عادات و آداب و سجایای آن حضرت، معجزه باهره و آیات ظاهره است که دلالت می کند بر صدق رسالت و نبوت و حقیقت او.

آن حضرت شخصی بود امی که هرگز علم نخوانده و مطالعه کتب نکرده بود، پس چگونه این همه کمالات که در کتب مبسوطه مسطور است، بر وی حاصل گردید.

آری حصول علوم و معارف یقینی از علم مطلقیه ذات ازلی، بی تفکر و تخمین و ظن نفسی، از افضل مراتب حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء است؛ و علم هر کدام نماینده درجات باطنیه و معرف مراتب قربیت اوست.

منظور از آمدن حضرات انبیاء دو چیز است: یکی این که خلق را به سوی خالق خوانند، و دیگر این که ایشان را از غیر خالق برهانند. آن حضرت این عمل را به نحوی که از آن تماماً متصور نیست انجام داد.

آن حضرت پایه معرفت را به جایی رسانید که تمام معارفی که از انبیاء و حکماء رسیده بود، درپیش آن، جهل مطلق شد.

هر امری که بنای آن بر غیر حقیقت باشد، این دوام و استحکامیت را به هم نمی رساند، زیرا حافظ هر شیء حقیقت آن شیء است.

فصل سوم - محمد (ص) اشرف انبیاء

واجب است ایمان به افضلیت پیغمبر آخرالزمان و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از جمیع ملائک و سایر انبیاء مرسلین.

آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا سَلِيمًا» نیز دلیل بر افضلیت آن حضرت نسبت به سایر حضرات انبیاء علیهم السلام است.

مسلماً حضرات انبیاء به جهت ایمان به آن حضرت، مشمول این آیه بوده و بر پیامبر سلام و درود می فرستند.

خدای تبارک و تعالی این حبیب خود را با کمالات عالیّه متادب نمود، سپس او را الگو و اسوه انسان ها قرار داد و مردم را به اقتداء او امر کرد.

وقتی که از لحاظ علمی و عملی آن حضرت سرآمد همه راهیان به سوی حق است، تمام سنت و سیرت و شؤون زندگی او اسوه همگان خواهد شد، و قلمرو قدوه بودن او همسان منطقه رسالتش جهانی خواهد بود.

«یا ایها المدثر» ای حبیب خدا، ای مطلع جمالع ای به جامه انسانیت پوشیده، ای گلیم بشریت بر سر کشیده برخیز؛ از این برخاستن هم برخیز؛ به بارگاه عزت ما بگریز.

علم قرب در میان گوش و زبان ننگند، که این راهی بسیار تنگ است و علم قرب را همراهی با آب و گل، ننگ است.

ای حبیب من « آرسناک شاهدأ و مبشراً و نذیراً » ترا به خلق فرستادیم تا آشنایان را از لطف ما خبر دهی که نواختنی اند، بیگانگان را بیم نمایی که گداختنی اند.

ای مهتر عالم « سراجاً منیراً » ای سراج منیر، آفتاب چراغ صورت است، تو چراغ معنایی. آفتاب چراغ ظاهر است، تو چراغ باطنی. آفتاب چراغ دنیا است، تو چراغ دنیا و عقبایی. آفتاب چراغ آب و گل است، تو چراغ دل و جانی.

ای مهتر عالم، از هر چه غبار راه است خود را پاک دار « و ثیابک فطهر » که شرط بندگی، پاکی و راستی است؛ پاکی از هر آلاشی و راستی با هر آرایشی .

لا اله الا الله بر دو مقالت مشتمل است : لا اله به زبان دل، نفی آرایش است و الا الله اثبات آرایش .

اولین گوهر از صدف معرفت، توحید است . چون نور توحید در تو تحقق یافت، زبان دل گنجینه حکمت شود و سمع دل، صدف در امانت گردد.

ای نقطه نبوت به پناه تقوی شو که تمام سعادت ها و نیکی ها در تقوی است و بی تقوی، کار روان نیست.

کسانی که بی سرمایه تقوی از این جهان گذشتند، در چنگ قهر تقوی ماندند .

در سرای آخرت، ساکنین مقعد صدق و مقربین حضرت جبروت، کسانی هستند که در دنیا برتری و مهتری نجستند و خویشان را از همه کمتر و کهنتر دانستند .

خادمان تقوی کسانی هستند که به پناه احتیاط شوند و نه از معصیت، که از هر آنچه شبهت است، اجتناب و رزند .

عاشقان تقوی آناند که از حسنات و طاعات خویش از طریق نادیدن چنان پرهیز کنند که دیگران از معصیت که مراتب معرفت بدون تقوی به کمال نرسد.

مکاشفت که پیوند دل است با حق، از نور تقوی و معرفت حاصل شود.

مقام محقّ، مقامی است که بنده از تمام اغیار اعراض نموده توحید خالص در او تحقق یافته است.

ای مقتدای انسانیت، به خدا توکل کن که توکل درجه ای است از درجات تقوی، آفتابی است که از برج سعادت تابد، نسیمی است که از سرای قرب وزد، بویی است که بشارت وصال آرد.

اهل توکل، ساکنین عالم قرآنند و مستان شربت نیستی. آنان کسانی هستند که با دنیا انس نگرفتند، از آنچه نشانه حق نداشت، دل برداشتند، گفتند یکی را دانیم و یکی را خوانیم.

یا محمد(ص)، همه انبیاء لباس صبر پوشیدند و به مقصود رسیدند.

صبر بود که به دست فرج یعقوب را از بیت الاحزان بیرون آورد « فَصَبْرٌ جَمِيلٌ » .

صبر بود که شربت شفا را بر مذاق ایوب ریخت « اِنَّا وَجَدناه صَابِرًا » .

صبر بود که ندای فدا به گوش اسماعیل رسانید « سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِينَ » .

صبر است که مؤمنین را از سرای بلوا به جنت مأوی رساند .

برای صابر، امروز منشور محبت نویسند « وَاللَّهُ يَجِبُ الصَّابِرِينَ » و فردا این خلعت دهند « سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِعَنَمٍ عَظْمَى الدَّارِ » .

اهل تقوی و انقطاع کسانی هستند که خار کبر و حسد دامن ایشان را فرا نگیرد، و غباری از بیابان نفس اماره برداء اسلام ایشان ننشیند، و دودی از هاویه هوی بر دیده ایشان نرسد.

مرحبا بر تو ای حبیب ما که مرا تب تقوی و توکل و صبر و انقطاع خود را به حد اعلا رسانیدی، شایسته است که برخیزی و مردم را به سوی ما دعوت کنی « قُمْ فَأَنْذِرْ » .

بر ایشان که امیدوار بودی، میان تو و ایشان صد هزاران خیمه هجران زنیم، از کسانی که ناامید بودی، بین تو و آنان صد هزاران قبه وصال برپا کنیم، عزّت و ذلّت در دست ماست.

مقام علمی و عملی حضرت رسول اکرم (ص) و اوصیاء ایشان به واسطه صبر همانند همتایی با قرآن مجید، و همانند حرکت و سکون کشتی نوح است که با نام خدا بود نه با علل و عوامل ظاهری.

قلب مطهر آن بزرگوار نه تنها در نشأه مثال و نزول، میزبان فرشته وحی بود، و در نشأه عقل و عروج، میهمان لقای حق.

آن حضرت و اهل بیت او آن قدرت و توانایی را دارند که خدای خویش را، آن زیبایی زیبای مطلق را به زبان حق توصیف کنند «سَبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» .

حبیب خدا، آن انسان کامل، قبل از تنزل قرآن در مقام قوس صعود از همه مجاری وحی عبور کرده به ملاقات حقیقت قرآن نایل آمد.

همان طوری که قرآن از مسیر طهارت عبور می کند، از مجرای محبت نیز می گذرد . نه انسان غیر طاهر قرآن را می فهمد، و نه آن که فاقد محبت است از قرآن برخوردار می گردد .

حضرت رسول اکرم (ص) مجذوب خالص است، لذا محبوب محض می باشد.

مهاجرین حقیقی کسانی هستند که عقبات کثرت را به توفیق حق پیموده به وحدت رسیده اند، آنان که در شأنشان فرماید «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» .

دل سوخته مهاجر حقیقی نیز بر مثال خلیل خداست و نفس او بر مثال آن مهجور.

در هر دوری و عصری برای کشیدن بار بلا، حاملانی برخاستند .

ای ایوب ! بلا بستر انبیاست، ذخیره اولیاست، اختیار اصفیاست.

حضرت ایوب گفت : تا حال، ما بار بلا را به تن می کشیدیم، اکنون که ما را به خلعت « نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ » مفتخر فرمودند، بعد از این بار بلا را به دل و جان کشیم .

ای یوسف صدیق، سلام بر تو، رهایی از دست حاسدین به سه روز زندان چاه ارزد. هفت سال زندان به ولایت مصر ارزد. مشاهده جمال حق به هزاران سال زندانی شدن ارزد.

اگر صدها سال روی در خاک مالی و عالم بر فرق سر پیمایی تا آن نقطه حقیقی که نامش دل است با آن طاعات موافقت نکند، بر همه قلم نیستی درکشند.

به حضرت داود علیه السلام خطاب رسید: ای داود زبانت دلالی است بر سر بازار دعوی، در صدر دارالملک دین او را محلی نیست، محلی که هست، دل راست. تا دل از عبودیت اغیار نرسته به دوست نخواهد رسید.

شرط رسیدن به مشاهده انوار جمال این است که دل خود را از عبودیت اغیار برهانی که در بازار الهی، خریدار دل هستند، گوهر اخلاص که یابند، در صدف دل یابند.

ای موسی! اگر خواهی که در میدان مشاهدت، نسیم قرب ازلی از مقام جبروت بر جان تو وزد، چنان که نعلین را از دو پا بیرون کنند، حب دو جهان را از دل بیرون کن، « فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ » از دنیا بیزار شو با ما یکتا شو.

دنیا پلی است گذشتنی و بساطی است در نوشتنی، مرتع لافگاه مدعیان، سرمایه بی دولتان، معشوقه ناکسان، قبله خسیسان، دوستی بی وفا، دایه ای بی مهر.

ای موسی! یگانه را یگانه شو که محبوبین الهی، کسانی هستند که حب دنیا را از دل بیرون کردند، از دنیا خارج شدند حتی به جنت نیز اعتناء ننمودند.

هریک از انبیاء و اولیاء و اوصیاء به نوعی مبتلا و ممتحن بودند. حضرت نوح به دست قوم خویش گرفتار، حضرت موسی به دست فرعون و قبطیان گرفتار، حضرت یعقوب به فراق یوسف، و زکریا و یحیی به محنت قتل.

در حقیقت، بلا و شداید پرتوی است از جمال خدا و آنان در حین ابتلا، سه زیبایی را مشاهده می کنند: زیبایی مبتلا کننده، زیبایی بلا، و زیبایی مبتلا.

شکم ماهی گرچه حضرت یونس را بلا بود، اما از روز باطن، خلوتگاه او بود. میان آتش نمرودی، خلوتگاه خلیل خدا بود. درون غار، خلوتگاه مهتر عالم بود.

هر مؤمن موحد و متعهد را نیز خلوتی است . خلوتگاه سالک متعهد سینه اوست، غار سینه مؤمن، تجلی گاه خداست

نبینی اصحاب کهف را که چون از خود برخاستند و روی دل به خدای تبارک و تعالی آوردند، چگونه ایشان را در غار غیرت و در کنف ولایت نگا هداشت؟!

خدای تبارک و تعالی خواست ذریت آدم را به عالترین عطیت بیاراید، آنان را به اعطاء محبت و عشق بیاراست.

عاشقان الهی نه از بلا اندیشیدند و نه از عنا و بر مقام توکل نشستند، از روی اختیار برخاستند و خیمه رضا و تسلیم بر کوی قصا و قدر زدند.

ای رضوان، بهشت ترا؛ ای مالک، دوزخ ترا؛ ای کروبیان، عرش شما را؛ ای عاشق دلسوخته من که مهر مهر در توست، من ترا و تو مرا .

حضرت رسول اکرم (ص)، آن علت غائی کائنات، حبیبی است که تمام انبیاء و اوصیاء به نام او نازند .

آتش صورت، نیاز باطنی و معنوی انسان را رفع نمی کند و او را به مقصد نمی رساند . آتش عشق و محبت خداست که انسان را به مقصد و مقصود اصلی می رساند.

ای موسی ! این همه عنایات نسبت به تو در اثر حب کامله تو به حبیب من است . عشق او، عشق من است، عشق من، عشق اوست.

حق تعالی فرماید: ای سید دو عالم، ای مهتر ذریت آدم، ای بر آسمانها و زمین مقدم، ای ناشر اعلام نبوت، ای کاشف اسرار ولایت، ای واضع منهج شریعت، تو حبیب منی .

از امت حبیب من، عاشقانی هستند که به روز در منزل رازند و به شب در محمل ناز . به روز در نظر صنایعد و به شب در مشاهده صانع . به روز راه پویند و به شب راز گویند.

خدای تبارک و تعالی روضه رضوان را به خاطر حبیب خود و دوستان او آراید، و دوستان را به دل آراید، و دل دوستان را به نور جمال و کمال و جلال خویش آراید.

دوستان خدا آنانند که به حول و قوه خود تکیه ننمودند، در احتیال و غرور اختیار بر خود بستند و به صدق افتقار، خود را به بارگاه قدس الهی افکندند.

عاشقان الهی آنانند که به هوش ظاهری تکیه نکردند، دانستند آن عقل و هوشی که حب دنیا را در دل بوجود آورد، معتبر نیست. لذا در مشاهده شاهد قدم، مدهوش شدند تا به هوش حقیقی رسیدند و بی پرده جمال محبوب خویش را مشاهده نمودند.

«تدلی» مقامی است که بین محب و محبوب فاصله ای نیست.

بدون نگرش با دیده جان، ستایش ظاهری است و ستایش ظاهری، ستایش نیست.

تا کسی با چشم جان متکلم را نبیند، کلامش را نمی شنود اگر ظاهراً هم بشنود، بهره چندانی نخواهد داشت.

مردان الهی اول متکلم را می بینند، سپس کلامش را می شنوند.

وظیفه بنده آن است که به اعمال شوریده خود ننگرد و در این عقل ظاهری خود به دیده اعجاب نظر نکند. در هر حال که باشد، خسته تیر بلا یا غرقه لطف و عطا، به مقام تسلیم و رضا و شکر درآید.

محب واقعی کسی است که سخن خود را شکایت بیند، عمل خود را جنایت بیند، امید از عمل بردارد و بر اخلاص خود تهمت نهد. هر دولتی که در این راه او را حاصل شود، از فضل او داند نه از جهد خود.

ای حبیب من از دنیا اعراض کن، خود را به من بسپار، به مقام انقطاع درآی، عزم و همت بسوی ما دار، دل از خلایق بپرداز، جز رضای ما از تقاضا خاموش، دو گیتی را فراموش.

اگر خود روی و به علم و قدرت خود تکیه کنی، درمانی و هر قدم که برداری، مانده تر شوی؛ لکن اگر او برد، هر قدم که برداری عاشقتر شوی.

از حلاوت حلوی وصال، کسی خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد.

محبوبین الهی را حالات و مقاماتی است، یکی در شوق وجد، یکی در بحر کشف، یکی در حیرت شهود، یکی در نور قرب، یکی در ولایت وجود، یکی در بهاء جمع، یکی در حقیقت افراد.

هرگونه حرکتی که به محبت حق و اولیاء گرامی او انجام نیابد، به هدف نرسد.

آن اشرف کائنات چنان که بر همه حضرات انبیاء و اوصیاء فضل داشت، برهان نبوتش نیز بر برهان نبوت آنان برتری داشت.

معجزه خلیل خدا آتش اعدا بود، برهان معجزه حضرت موسی عصا و ید بیضا بود، برهان معجزه حضرت عیسی احیاء موتی بود، همه اینها محل اطلاع و ابتلاء دیده ها بود، لکن برهان نبوت حضرت مصطفی (ص) از راه دلها برآمد نه از راه دیده ها «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» .

هرکه به لطف دوست مجذوب است، در عین عطیت است اگرچه از امکانات مادی دستش کوتاه؛ و آن که از دوست محجوب است در عین بلیت است، اگرچه کلید خزائن ملک در آستین دارد.

ایشانند که نه بر دل غباری نه بر پشت باری .

علم الهی بر روی احرار همیشه باز است و اسرار و رازهای نهفته آن از مطاری نمودار «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» .

جوانمردانی که قدم بر بساط حق نهادند، به مقام اتحاد رسیدند، از دوئیت برخاسته، از خلایق و علایق رسته معتکف کوی جانان شدند «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» .

آنانند که خواب و آسایش بر خود حرام کردند و در میدان دین، خرام کردند، روز و شب همی تاختند تا سراپرده کفر برانداختند. تخم عبادت کاشتند، بر سعادت برداشتند . علم، شعار ایشان؛ زهد، دثار ایشان؛ رحمت نثار ایشان .

دروود بی حد بر تو ای حضرت خاتم الانبیاء، ای ناموس اعظم الهی و منبع کمالات ازلی و مظهر اتم صفات لاهوتی .

ذکر کلمه مقدس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا سایر اسماء الحسنی، موجب تقرب به خداست . اما به فرموده بزرگان در پیشگاه الهی، اجر موعود در صلوات بر محمد و آل او، از همه برتر و عالیتر است.

در صلوات، اسرار و رموز لایتناهی و علوم بیشماری نهفته است که ذکر آن در ابتدا، وسط و اختتام دعا، موجب قبولی دعاست.

رمزی از رموز الهیه و علمی از علوم خدائی نیست که در صلوات نباشد؛ تمام علوم اولین و آخرین و همه اسرار از ابتدا و انتها در آن جمع است.

شناخت آن بزرگوار، شناخت حق است و هرکس بخواهد تجلیات کمالیه الهیه را دریابد، باید به مرآت تمام نمای محمدی (ص) بنگرد که آن نور الهی، مظهر اتم اسم اعظم خداست.

محبوبین الهی در عالم ظاهر نمایان نیستند، ولی باطناً در همه جا حضور دارند، درود بی منتهای حق بر آنان باد.

امامت

فصل چهارم - امامت و عصمت

امامت مطلقه، و آن اعتقاد به این است که بعد از حضرت پیغمبر(ص) باید یک خلیفه یا جانشین برای آن حضرت باشد تا دین او را باقی بدارد و احکام الهی را به مردم برساند.

امامت خاصه، یعنی بر هرکس واجب است که اعتقاد نماید که حضرت رسول اکرم (ص) دوازده تن را از جانب حق تعالی به جانشینی خود برگزیده که دوستی و اطاعت ایشان در امر دین و دنیا واجب است.

همان ادله ای که دلالت می کند بر وجوب نبی، بعینه دلالت می کند بر وجوب امام، زیرا که مرتبه امامت قرین مرتبه پیغمبری است.

واجب است عقلاً بر خدا که بعد از پیغمبر، شخصی به جانشینی او نصب کند که :

1- حافظ احکام الهی بوده و آن ها را به کسانی که از شریفت نبی بیخبرند برساند.

2- مردم را به اختیار دین الهی وادار نماید .

3- دین حقه را به طریقی که هست، بی کم و زیاد در اقطار عالم منتشر سازد.

واجب است در هر عصری روی زمین از حجت حق تعالی خالی نباشد .

معرفت و اطاعت امام و اعتقاد کردن به امامت مطلقه از اصول دین می باشد و عدم اعتقاد بر این، موجب کفر است.

دلیل اصلی بر وجوب وجود امام در هر زمان به دو وجه است : عقلی و سمعی .

دلیل عقلی آن که مقتضی حکمت بالغه خداوندی در بقاء شریعت محمدیه و استمرار آن تا روز قیامت، محتاج بودن آن است به حافظی که معصوم باشد.

عقل کافی نیست در محفوظ ماندن شریعت، چه عقل مقهور است در دست قوه غضبیه و شهویه، و مقاومت با آن ها بالکلیه محال است، زیرا مشتهای این دو تمام نمی شود.

شرع بنفسها از زوال محفوظ نیست و قیاس سنت نبوی به آیات قرآن، قیاس مع الفارق است .
صحابه را حافظ نتوان گفت و شریعت ابدالآباد را نتوان مستند به محفوظات صحابه کرد.

حفظ شریعت با اجتهاد صحابه و اجتهاد نواب و ولاء ممکن نیست. زیرا بقاء جمیع احکام واقعه الهیه است تا روز قیامت به نهجی که بوده ، بدون حافظ خاص از ممتنعات و محالات است.

اگر خدا را غرضی است در بقاء شریعت بی تغییر و تبدیل، واجب است بر او که عالم معصوم از خطا را در میان امت بگمارد.

آن حضرت ما فی القرآن را به امت خود رسانید ولی امت مستغنی نشدند و نمی شوند مگر به بیان و توضیح حجت.

قائم مقام نبی باید کسی باشد که نفوس ساکت شوند به جواب او و اعتماد کنند به کمال علم او، و نیست او مگر امام و حجت بعد از نبی .

لطف عبارت است از مقرب به سوی اطاعت و مبعد از معصیت.

چنان که لطف است در تکالیف عقلیه، امامت هم لطف است در تکالیف شرعیه .

ترک لطف مفسده و نقض غرض است، پس فعلش واجب است .
واجب است بر حق تعالی رعایت مصالح عباد، و امامی که حق تعالی تعیین نماید افضل است از امامی که امت تعیین کند .

حضور امام لطف است و غیبت او نیز لطف دیگری است و عدم درک فیض، از جانب رعیت است نه از جانب حق تعالی .

حجت امام، اضافی و نسبی است و اگر خلق عالم نباشند، لازم نیست حجج الله موجود نباشند.

ذوات حجج الله پیش از خلق اند از این جهت که ایشان واسطه اند در ایجاد خلق، و بعد از خلق اند از این جهت که غایاتی هستند که منتهی می شود به سوی ایشان جسمانیت و روحانیت.

حجج الله غایاتی هستند بر کمالات و هادی هستند بر آنکه اهتداء خواهد.

غایت حقیقت، حجت خدا است و هادی است بر آنکه اهتداء خواهد .

احتجاجات آن حضرت ناشی است از غلبه شهوات مردم که مقتضی عدم درک فیض جاری اوست.

بعد از نصب امام هرگاه امت مسارعت کنند به قتل او، واجب نیست بر حق تعالی ممانعت از ایشان، بلکه جایز است که ایشان را به حال خود واگذارد.

اصل نصب امام در بقاء شریعت، مثل بعث نبی است در زمان احداث شریعت، و چنان که بعث نبی ثانی واجب نیست بر حق تعالی، همچنین ابقاء امام بر حق تعالی واجب نیست .

اگر امت امام منصوب را هجر کنند و به شهوات انفس خود، امام دیگری تعیین نمایند، واجب نیست بر حق تعالی ممانعت ایشان .

اگر خود امام از خوف امت در صقعی از اصقاع ارض مستور شود، منافی قاعده لطف نخواهد بود.

نصب امام لطفی است و ابقاء آن لطف دیگر، و لطف اول را مانع نتواند بود، ولی لطف ثانی را که لطف بقاء باشد، می تواند عصیان امت مانع شود.

امام به منزله قلب علم امکان و قوام بقاء اوست، و امام مهجور و مستور تشبیه شده به آفتابی که زیر ابر بوده و خلق از وجود آن منتفع گردند بی آنکه بعینه او را مشاهده نمایند.

هیچ پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم از دنیا نرفت مگر این که قائم مقامی در امر امت گذاشت برای حفظ شریعت که تغیر و تبدل در آن واقع نشود.

استخلاف و استیصاء حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به مرتبه ای از وضوح است که هیچ عاقلی احتمال خلاف آن ندهد.

به اتفاق همه مسلمین وجود امام لازم است و به غیر از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام کسی سزاوار این منصب الهی نبوده و دیگران به زور و ستم حق او را غصب کردند.

اگر حق تعالی امت را بی حجت بگذارد لازم آید یکی از سه چیز: یا عدم علم او به احتیاج عباد به حجت، یا عدم قدرت او بر خلق و نصب امام، یا بخل و هر سه لازم، باطل و بالضروره ممتنع است در شأن حقتعالی.

حق تعالی وجود بشر را بی حجت باطنی نگذاشته که عبارت باشد از نفس ناطقه یا عقل یا دل، پس چگونه روا باشد که یک عالم را بی حجت بگذارد؟

اهل سنت تعیین امام را از فروع دین دانسته و آن را بر امت واجب می دانند نه بر خدا و رسول.

جمیع اهل سنت قایلند بر این که نصب امام واجب است بر خلق نه بر خالق، ولی مذهب حق آن است که امامیه قایلند و آن وجوب عقلی است.

امام باید معصوم باشد و معصوم را نمی شناسد مگر حقتعالی، زیرا که او عالم است بر ضمائر عباد خود. پس وجوب نصب امام بر امت، تکلیف مالایطاق است.

و جوب نصب امام بر امت، مستلزم تعدد امام است در یک وقت، در این صورت لازم آید ترجیح بلا مرجح.

چگونه تجویز می کنند که آن حضرت چنین واجبی را ترک کرده و لااقل امر نفرموده است که شما بعد از من تعیین خلیفه کنید، و حال آن که خداوند متعال او را قبض نفرمود مگر بعد از اتمام تبلیغ و اکمال دین به دلیل «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا» .

با ملاحظه احوالات صحابه معلوم می شود که ایشان چگونه یارانی بودند نسبت به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، که پیغمبر خود را بی دفن گذاشته و رفتند تا خطبه ابوبکر را بشنوند و سر در پی او نهادند تا بر سقیفه بنی ساعده که تمشیت خلافت او را کنند!

اجماعی که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس عم حضرت و اولاد او و اتقیاء صحابه و بی غرضان اهل ایمان مثل سلمان و اباذر و مقداد و عمار در آن نباشند، چه اعتماد بر آن اجماع توان کرد و آن اجماع چه اعتبار دارد؟

به اتفاق مسلمین آن حضرت عقل کل بود، پس چگونه شد که خلیفه اول قبل از رحلت، رفیق خود را وصی تعیین نمود ولی پیغمبری که چون از مدینه خارج می شد جانشینی تعیین می کرد، مسامحه و غفلت نموده شریعت مستمری را بی حافظ و امت خود را بی حجت گذاشت؟!

واجب است که امام هم مثل پیغمبر باشد در عدم صدور خطا و نسیان و کذب و معاصی، و همچو کسی را نمی شناسد مگر خداوند تبارک و تعالی، پس تعیین امام مختص حضرت اقدس الهی می باشد.

در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مراد از «اطيعوا» و جوب اطاعت است در جمیع اوامر و نواهی، و این اطاعت علماً و عملاً تمام نمی شود مگر با معصوم.

از صفات امام ازهد بودن اوست به جهت آن که نجات منوط است بر زهد، و کسی که زاهد نباشد در امور دنیوی، لابد است که داعی رغبت به دنیا او را به امور دنیوی برانگیخته و میل به آنها موجب نسیان طریق نجات باشد.

طهارت از همه رذایل و صفات غیر مرضیه در امام لازم است.

واجب است که امام در غایت تفرّد و یگانگی باشد در استجماع انواع کمالات و فنون فضایل تا طبقات اشراف و علماء و حکماء بتوانند بر او اطاعت کنند، چنان که کسی را ننگی و عاری در انقیاد وی نباشد.

انتظام امور رعیت با کشتن و ترسانیدن و سیاست کردن پایدار نمی ماند.

ظاهر امام باید افضل باشد از ظاهر غیر او، در غیر این صورت لازم آید تنفر طباع و نیز باید باطن او مساوی یا بهتر از ظاهر او شود، به جهت آن که او معصوم است و محال است که باطن او مخالف ظاهر او باشد.

باید ظاهر شود از امام معجزه هایی که دیگری عاجز شود از اتیان مثل آن تا دلیل شود بر امامت او.

تا حال شنیده نشده خلفای انتخابی اهل سنت، کسی از کفار را در یکی از غزوات کشته باشند!

فصل پنجم - امامت حضرت علی (ع)

برای معرفت امام دو طریق واضح است:

اول - نص از خدا یا رسول، یا امام سابق بر لاق.

دوم - معجزه که عبارت است از خارق عادت مقرون به دعوی امامت.

مجموعه و ملخص آنچه از مقالات و استدلالات اهل سنت ظاهر شد، این است که امر دایر شده میان نص و اختیار. می گویند چون نص وارد نیست، پس ثابت شد اختیار! اما اتفاق امامیه بر آن است که اساساً صدور نص از خدا و رسول واجب است.

باطل است اعتراض مخالفین که گفته اند اگر نص صادر می شد، هر آینه ظاهر می بود و به ما می رسید.

بعد از آن که ثابت شد وجوب صدور نص، اعتراض ایشان با این احتمال سخیف ناشی از عناد است.

از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت خاتم الانبیاء (ص) پیغمبری از پیغمبران گذشته امت خود را بی حجت نگذاشته است، بلکه نص خلافت بر خلیفه خود نموده است.

هیچ یک از انبیاء نصیب خلیفه را به عهده رعیت و اختیار امت نگذاشته است!

باید اهل سنت در ادله شیعه و امامیه نظر کند، و آن را به دیده انصاف و نظر ترک اعتساف ملاحظه و تأمل نماید و بعد از آن که آن را ناتمام دید، انشاء دعوی خلافت خلفای غیر حضرت علی را بکند.

هر دلیلی که دلالت کند بر تعیین امام از جانب خدا و رسول، منافات دارد با ادله تعیین امت .

از ادله ای که ثابت می کند خلافت حضرت علی بن ابیطالب را، فساد خلافت خلفای ایشان و بطلان تصرف اینان در امر شریعت ظاهر می شود.

نبوت و امامت ارثی نیست بلکه این منصب موهبت الهی است، و عنایت رحمان مختص می کند هر کسی را که می خواهد.

شیعه برآنند که خلیفه بلافضل و اولی به تصرف بعد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی بن ابیطالب، ابن عم آن حضرت و داماد آن مهتر عالم بوده است.

حضرت علی به اتفاق کلّ در حین نزول آیه ده ساله بود، و محققین برآنند که از ذکور، اول کسی که به اسلام مشرف شد حضرت علی بود

خدای تبارک و تعالی را اراده ای است تکوینی که به محض این اراده، مراد تحقق می یابد، یعنی میان اراده تکوینی و تحقق مراد فاصله ای نیست «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

و نیز خدای تبارک و تعالی را اراده ای است تشریحی که به محض اراده، بلافاصله مراد تحقق نمی یابد، یعنی میان اراده تشریحی و تحقق مراد، فاصله است و حتی ممکن است که مراد به مقام تحقق در نیابد، مثل اراده خدا بر تحقق طهارت انسان ها از راه امتثال تکالیف .

خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید می فرماید «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» ظاهر معنای آیه شریفه این است که : جز این نیست که خدای تبارک و تعالی می خواهد ببرد از شما اهل بیت رجس را و پاکیزه گرداند شما را پاکیزه گرداندنی.

احادیث کثیره از طریق عامه و از طریق خاصه وارد است که این آیه شریفه در حق اهل بیت عصمت نازل گردیده است.

وجه دلالت آیه بر عصمت آن است که « اِنَّمَا يَرِيدُ اللّٰهُ » اراده محض است که به مقام فعلیت و اذهاب رجس آمده است : لفظ آیه شریفه مقتضی اختصاص اهل بیت است نه بر غیر ایشان، بنا بر قاعده حصر « انما » . اما اراده طهارت از گناهان بدون آن که به مقام فعلیت آید، اختصاص به اهل بیت ندارد بلکه خداوند عالم می خواهد که همه مکلفین پاک باشند از معاصی و نمی باشند، ولیکن اهل بیت عصمت را خواسته و شده اند.

سبب نزول، مقتضی مدح و تشریف است، و تشریف و مدح در اراده محض بدون فعلیت از کفار و غیر کفار متصور نیست.

باطل است حمل کردن آیه بر ازواج، زیرا که صدر آیه قبل از خطابه ذیل آیه، و ذیل آیه بعد از ذکر ازواج و خطاب ایشان آمده . شاهد این مطلب آن است که در ذیل آیه ضمیر جمع مؤنث نیامده ولی ماتقدم و ماتأخر صدر آیه با ضمیر جمع مؤنث آمده است

مراد از این آیه شریفه، دفع رجس است نه رفع آن . زیرا که در رفع، اذهاب رجس در حد کمال سازگار نیست . خداوند تبارک و تعالی فرمود « لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ » یعنی رجس را از ایشان دفع می کند نه آنان را از رجس ! که احياناً با تمایلات نفسانی آن ها سازگار باشد .

از مناصب اختصاصی اهل بیت عصمت، منصب امامت است که ارثی نیست . اگر ارثی بود، امامت از حضرت امام حسن (ع) به حضرت امام حسین (ع) منتقل نمی گردید .

امامت آن سرور و خلافت آن وصی پیغمبر در میان اهل سنت و شیعه متفق علیه است، لیکن اهل سنت ادعای واسطه می کند و شیعه نفی واسطه می نماید .

دلیل امامیه بر حسب افضلیت است و تا این دلیل را فیصل ندهند، اهل سنت را نمی رسد که ادعای حقانیت خلفای خود را کنند .

نووی در « تهذیب » و سیوطی در « تاریخ الخلفاء » ضبط کرده که ابی بکر هر آنچه علم به حدیث داشته و آنچه از پیغمبر شنیده صد و چهل حدیثند ! انصاف کن ای متعصب غیر منصف، چگونه چنین شخص را افضل از باب مدینه علم نبی می دانی؟!

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید : چه گویم در اوصاف مردی که اعدایش اقرار و اذعان به فضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان مناقبش نتوانسته اند.

گویند تقدیم مفضول بر فاضل رواست و انکار حکم عقل و شرع در این باب می کنند، تا قدح در خلافت خلفای ثلاثه نشود با وجود حضرت علی بن ابیطالب که اشجع و افضل و ازهد و اکمل ناس بود.

آیات واضح الدلاله بر مقدم داشتن اعلم و افضل در امر ولایت بسیار است از جمله «أَقْمَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» یعنی آیا کسی که هدایت می کند به سوی حق سزاوارتر است که پیروی کنند از او یا کسی که هدایت نمی یابد مگر این که دیگری او را هدایت کند، پس چیست شما را و چگونه حکم می کنید؟

از جمله ادله داله بر صحت امامت آن حضرت، اظهار معجزه است و غیر از آن حضرت کسی از خلفا چنین نکرده و راه اعجاز و کشف و کرامت بر ایشان مسدود بود.

اظهار معجزه آن حضرات اظهر من الشمس است، چنان که معجزات مضبوطه او از هزار متجاوز است و معجزات غیر مضبوطه او از حد و حصر بیرون است، بطوری که آن حضرت از کثرت اظهار معجزه، ملقب به «مظهر العجایب و مظهر الغرایب» گردید .

ادله داله بر صحت امامت حضرت علی از کتاب الله بسیار است از جمله این آیات شریفه می باشد:

آیه اول - «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»
به اتفاق فریقین این آیه شریفه در شأن آن راکع حقیقی معبود بر حق ، حضرت علی بن ابیطالب سلام الله علیه نازل گردیده است.

در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به ولی بودن خدا و رسول و علی کسی حرفی نداشت، و این اختلاف را بعد از وفات آن حضرت وارد کرده و ذهن مردم را مشوش ساختند.

جمله اسمیه به اتفاق اهل عرف و اهل لغت و نحوین دلالت بر ثبوت و استمرار دارد، چون این آیه هم جمله اسمیه است، دلالت می کند بر ولایت از حین نزول الی آخرالزمان.

آیه دوم - « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » . لازمه مضمون آیه این است که لابد است در هر عصر بودن صادقی که واجب الاتباع باشد، و در آن زمان هم غیر از علی (ع) معصومی نبود.

آیه سوم - « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا » . این آیه شریفه به اتفاق فریقین در روز غدیر خم بعد از نصب حضرت رسول خدا(ص) حضرت علی بن ابیطالب را به جانشینی خود، نازل شد و کمال دین و تمامیت نعمت خداوند عالم بر امت پیغمبر، با ولایت و خلافت آن حضرت تحقق پذیرفته است.

آیه چهارم - « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا » به اتفاق فریقین در آیه شریفه مراد از حبل الله، حضرت علی بن ابیطالب و اولاد طاهریین او می باشند.

آیه پنجم - « فَاسْتَأْذِنُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » به اتفاق فریقین در آیه شریفه، اهل ذکر حضرت علی بن ابیطالب و اولاد طاهریین او علیهم السلام می باشد . ثعلبی نیز در تفسیر این آیه ذکر کرده که مراد از اهل ذکر، عبارت است از حضرت علی بن ابیطالب(ع) و اولاد طاهریین او سلام الله علیهم اجمعین.

آیه ششم - « يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » . به طریق عامه و خاصه احادیث بسیار وارد شده که این آیه شریفه در خصوص حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در کتاب فردوس دیلم (از کتب اهل سنت) نقل شده که آن حضرت فرمود اگر کسی هزاران سال عبادت خدا کند و محبت ما اهل بیت عصمت را نداشته باشد، خداوند متعال او را به عذاب جاودانی دچار سازد . و نیز فرمود: حب علی(ع) ایمان، و بغض او کفر است.

در مسند حنبل به چند طریق نقل شده که مضمون آن ها چنین است که حضرت رسول(ص) فرمود: هرکس علی را برنجاند مرا رنجانیده است .

ابوداود در کتاب خود نقل می کند که حضرت پیغمبر فرمود: دوازده نفر بعد از من امام و خلیفه شوند که همه آنها از قریش باشند.

فصل ششم - امامت سایر حضرات ائمه اطهار(ع)

حضرت امام حسن مجتبی (ع) اخبار کثیره متواتره در وصیت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بر فرزند خود، حضرت امام حسن(ع) و اختصاص آن بزرگوار به خلعت امامت وارد گردیده است

امامت حضرت علی بن ابیطالب ولو در مرتبه چهارم بنا به قول عامه، ثابت است. بعد از ثبوت امامت او قول او حجت می باشد، و نزد شیعه به مجرد ثبوت امامت امام اول، ثابت می شود امامت حضرات ائمه یازده گانه.

رکن رکین عالم امکان، آن نوری که جوهر و چکیده ماسوی الله در آن نمایان است، عبارتست از نور الانوار یا نور قاهر ولایت. این است که بدون وجود مقدس امام منصوب من عندالله، قائمیت تمام موجودات زایل شده شیرازه عالم امکان گسسته همه در ظلمت عدم فروریزند.

حضرت امام حسین ادله داله بر امامت حضرت حسین بن علی، همان ادله داله بر امامت حضرت علی بن ابیطالب و حضرت امام حسن است که در سابق ذکر شد.

حضرت رسول اکرم (ص) و سایر انبیاء اولوالعزم، هم مقام نبوت و رسالت را واجد بودند و هم سمت امامت را، چنان که در قرآن مجید به امامت حضرت ابراهیم خلیل اشاره شده است.

امامت مقامی است بالاتر از نبوت، زیرا در نبوت، ریاست الهیه اصلیه ممکن است بر عده ای معین باشد اما در امامت، ریاست مطلقه کلیه الهیه بر همه افراد بشر است

کمال قرب الهی، مقام ولایت است که نبوت متفرع و متولد است از آن. چه آن نور است و این شعاع؛ آن است و این فرع؛ آن عین است و این اثر.

ولی مخاطب به خطاب « اقبل » است و نبی مخاطب به خطاب « ادبر ». ادبر بعد از اقبل است و نبوت خاصه نیز بی ولایت، صورت نیندد.

امام علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، نوعی هدایت و جذبیه معنوی دارد که از سنخ عالم امر و تجرد است و به واسطه کمال حقیقت و نورانیت باطن، در قلوب شایسته تصرف کرده آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می کند.

حضرت حسین بن علی علیه السلام مانند پدر بزرگوارش شبها طعام به خانه فقرا و یتام و بیوه زنان می برد. آن حضرت بسیار بزرگ منش و منیع الطبع بود و زیر بار ذلت نرفت تا شهید شد.

این مبارزه، یک جنگ معمولی دنیائی نبوده بلکه مبارزه عقل و جهل، نور و ظلمت، ایمان و کفر، عدل و ظلم و حقیقت با مجاز و آخرت با دنیا بود.

حضرت حسین بن علی فرمود: من اصحابی باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم. و در حقیقت هم چنین بودند و پیمانۀ ایشان از محبت حضرت حسین بن علی لبریز و سراسر وجود ایشان را عشق خدائی فراگرفته بود.

حضرت امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین، امام چهارم شیعیان به تصریح صریح از حضرت خاتم الانبیاء (ص) و جدش حضرت امیرمؤمنان و پدر بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام، پیشوای خلق و دارای مقام عصمت و حافظ دین و بیان کننده آیات قرآنی و احکام شریعت سیدالمرسلین است.

بالاترین تعبیر درباره آن، این است که قرآن تجلی کمال الهی است.

معرفت حضرت سجاد علیه السلام به قرآن مجید، در حد اعلا بود زیرا که طهارت محض در وجود مقدسش تحقق یافته بود.

انسان کامل، نسخه اصلی قرآن مجید است و لذا شناخت آن، بدون شناخت مراحل مقام انسانیت امکان پذیر نیست.

محبوبین الهی در مقام تمدح، خود را همتا و شریک قرآن بازگو فرموده اند، لذا در عرض سلام به پیشگاه مقدسشان گوییم «السلام علیک یا شریک القرآن».

مردان الهی در عالم عقل، قرآن معقولند و در عالم مثال، قرآن متمثل و در عالم طبیعت، قرآن ناطق.

تحقیق بدون تهذیب و صفای ضمیر و طهارت دل، انسان را به حقیقت محض و سعادت ابدی نمی رساند.

کمالات هر کسی به میزان برخورداری اوست از حقیقت قرآن.

زبور آل محمد - از حضرت سجاد معجزات و کرامات و خوارق عادات بسیار بروز کرده، ولی بهترین یادگاری که از حضرتش بجای مانده است « صحیفه سجادیه » که در فصاحت و بلاغت، تالی قرآن و نهج البلاغه است.

تفکر سیر باطنی است از مبادی به سوی مقاصد، و کسی از نقص به کمال نرسد مگر به واسطه این سیر. تفکر بالاترین مقامات و اعظم عبادات و بلندترین درجات است.

حضرت امام محمد باقر(ع) ، فرزند امام چهارم و وصی و جانشین او بوده، فضایل و مکارم اخلاق آن حضرت از حد تحریر خارج و زبان از تقریر آن قاصر است.

حضرت امام محمد باقر(ع) ، مظهر بارز « کتاب مبین » و واقف به تمام اسرار آفرینش بود . چه انسان کامل، فهرست کتاب وجود است ؛ و آن نکات و دقایقی که در عالم کبیر موجود است، فهرست آن را می توان در عالم صغیر و کتاب وجود انسان یافت.

انسان، کتاب کوچک خلقت و عالم، کتاب بزرگ آفرینش است و قرآن، کتاب راهنمای عقل و خرد. تمام این کتب از نظر نقشه و اساس به هم پیوسته و مربوط و منطبق بر فطرتند .

آنچه در آفاق است در انفس است، جمله فاش و نهان است و آنچه در آفاق و انفس منطوی است، انسان کامل، بالجمله محتوی است.

نقشه عالم وجود با تمام جزئیاتش در برابر چشم نمایندگان الهی است ، و خالق متعال آنان را به همه عوالم آشنا ساخته است .

طرح آفرینش از مواد اولیه و عناصر و اتمها و غیره با حوادثی که بر آن ها گذشته و می گذرد، اسرار وجود و راز آفرینش بر ایشان معلوم گردیده است .

حضرت رسول اکرم(ص) ظاهراً خاتم الانبیاء ولی به جهت کمالات معنوی و احاطه وجودی بر جمیع ماسوی الله، در حقیقت اولین پیامبران است.

امام باقر علیه السلام، شکافنده معارف اولین و آخرین، با احاطه عالی و بی نظیر بر جمیع کاینات، آن همه علم و دانش و معارف را به مردم آموخت و محیط تاریک فرهنگ اسلام را مبدل به انوار مشعشع علم و دانش نمود.

امام باقر: ایمان و حیا دو گوهر گرانبمایه اند که در یک رشته منظم هستند، اگر یکی از آن دو برود، دیگری نیز خواهد رفت.

حضرت امام صادق (ع) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، امام ششم شیعیان است و کسی انکار فضایل و مناقبش را نداشته و ندارد. دلیل بر امامت آن حضرت، تصریح جدش حضرت رسول اکرم (ص) و تعیین پدر بزرگوارش است.

وجه هر شیء عبارتست از چیزی که مواجهه بدان حاصل شود. وجه هر چیزی مظهر اوست و مظاهر، جمله اسماء الله اند که مواجهه خدا با تمام مخلوقات خود به وسیله آن انجام می یابد.

حضرت صادق علیه السلام، ثمره زیبای شجره طیبه خلقت و مظهر اعلا و اتم اسماء الحسنای الهی بود.

پیکان دردناکی را در حال نماز از پای حضرت مولی الموالی خارج کردند و ایشان ملتفت نشدند. این است معنای فناء فی الله و بقاء به او، نه آنچه را که برخی بی خبران از عرفان و جماعتی از متصوفه توهم کرده اند.

حقیقت مواجهه با اسماء الله، فانی شدن سالک است در انوار مقام ولایت، تا معنی حقیقیه «لله الاسماء الحسنی فادعوه بها» بر او ظاهر گردد.

امام صادق علیه السلام، محراب جمال کبریایی و مظهر اعلا اسماء الحسنای الهی، بزرگترین حافظ و ناشر دین مقدس الهی است.

اکثر حضرات ائمه اطهار علیهم السلام با بروزات علمی و تزریق روحانیت، این کتاب و دین را نگاهداشتند. فقط دو نفر از ایشان دست به قائمه شمشیر زد یکی حضرت علی بن ابیطالب و دیگری حسین بن علی، و بقیه به تبلیغات و تعلیمات کوشیدند.

زمان حضرت صادق را می توان عصر نهضت علمی دانست زیرا که برای نشر حقایق و کشف رموز قرآن بسیار مساعد بود.

امام صادق به نشر علوم قیام نمود و در مقابل نهضت سیاسی، یک جنبش علمی و حرکت فکری بوجود آورد و با ادله و براهین منطقی، عقیده امامیه را که استوارترین عقاید است اثبات فرمود .

آری در معارف الهیه، علاوه بر مجاهدات در دو جبهه جهاد اصغر و اکبر، جهاد مهم دیگری نیز مطرح است و آن دعوت به هدایت است و قرآن آن را « جهاد کبیر» نامیده است .

امام صادق هزاران چشمه علمی به روی مردم گشود و رشته های مختلفی از علوم مادی، طبیعی، طبی، شیمیائی و فیزیکی را به شاگردانش تعلیم فرمود. همچنین آن بزرگوار در علوم غریبه و ریاضیات و جفر، مهارتی به تمام داشت.

حضرت امام موسی کاظم (ع) دلیل بر امامت آن حضرت، تصریح حضرت رسول اکرم(ص) و تعیین پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) او را به وصایت و جانشینی است.

آن حضرت در مکارم اخلاق و علم و عبادت و سخاوت و مناقب، فوق العاده بوده و عامه و خاصه به علو شأن او مقرر و معترفند.

جوهر و عصاره مبارزه در راه حق، ارشاد است و این محبوبین درگاه الهی در طریق حق به تحکیم مبانی عقاید انسانها پرداخته، در راه تکامل نفسانی و ارتقاء مراتب معنوی اجتماع کوشا بوده اند.

از حلقوم ایشان آهنگ و نغمه روح افزا و جان پرور ظاهر شده، چه در حال حیات و چه در حال ممات، چه رأس مطهرشان بالای نیزه و چه پیکرشان بر روی خاک، چه در سیاهچال و چه در بند اسارت و چه بر اریکه سلطنت، همواره دعوتشان به توحید بوده است.

در میان مردم آن حضرت مشهور است به باب الحوائج و توسل به او موجب اجابت دعاست. توسل به مقربین درگاه خدا، گذشته از اخبار و احادیث و تجارب بسیار، امری است عقلی و مطابق اصول علمی .

واجب است که خداوند رحمان اول موجود اشرف را خلق کند چه، اگر موجود اخس و پست تر را خلق کند، ترجیح مرجوح بر راجح لازم آید، و اگر مساوی خلق کند، ترجیح بلامرجح می باشد و هر دو قبیح است و قبیح از حکیم علی الاطلاق سر نمی زند.

مؤثر حقیقی در عالم امکان منحصر است به ذات اقدس باریتعالی و قاضی الحاجات حقیقی اوست نه غیر، و اختصاص به افراد بشر ندارد. ولی شرط است سنخیت بین مدرک و مدرک، و همین، دلیل است برای لزوم بعثت پیغمبر.

حضرت امام موسی کاظم رابط عالم ربوبی و قبله معنوی عالم امکان بود. بدین جهت رکنی از ارکان مهمه عبادات، تشخیص قبله و استقبال آن است.

مقصود از قبله در ظاهر توجه به کعبه است برای استفاضه از توجهات الهیه بدان مکان مبارک، اما در معنا اقبال دل است به وجود مقدس امام(ع) که قبله معنوی و خورشید فروزان عقول است.

آفتاب عقول، همانا «عقل کلّ» ولی الله الاعظم است، که وجود مقدسش در آسمان حقیقت، هادم ظلمات و حایل عبور و نفوذ وساوس شیطانی در قلوب مؤمنین است، و بدون اذن و دستور آن مولا، هیچ عقلی پرواز نکند.

در حقیقت، استقبال کعبه، علت وصول است به ایمان مرتبه علم الیقین، و آن نیز علت رحمانی است برای نیل به ایمان مرتبه عین الیقین و سیر در انوار شمس الشموس ولایت، تا سرانجام سالک به ایمان مرتبه حق الیقین رسد، که علت وصال است به کعبه ازلی.

راه خدا نه جهت راست است و نه چپ، نه بالا و نه زیر، نه دور و نه نزدیک، بلکه راه خدا دل است، چنان که سید دو عالم فرمود: خدا در دل مؤمن است، این است معنی «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللَّهِ». تجلّی کمالیه قبله ازلی در آن عصر در قلب مقدس انسان کامل، خلیفه بر حق رسول خدا(ص)، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بود.

از القاب امام هشتم رضاست؛ و این صفت از بالاترین مقامات سالک الی الله است. مرتبه رضا بالاتر از مرتبه صبر است زیرا صبر، حبس نفس است با عدم رضایت، ولی رضا، رضایت سالک الی الله است به آنچه از دوست رسد.

از حضرت رضا علیه السلام معجزات و کرامات بی شمار ظاهر شده و فضایل آن بزرگوار به حدی است که احصاء نتوان کرد.

عده ای از مردم اظهار عجب و بسا که انکار می نمایند صدور معجزات و کرامات را، زیرا ایشان پی به صفای دل و مقامات و درجات حضرات انبیاء و اوصیاء نبرده اند.

نفس از سنخ عالم ملکوت است و عالم ملکوت، سلطنت و حکومت دارد بر عالم طبع، زمانی به خودی خود و وقتی توسط نفوس بشریه و گاهی به ریاضات .

چون نفس مجرد شود از علایق دنیویه، می تواند با مجردات ملکوتی کمال اتصال را پیدا نماید و در خارج از مملکت تن، هر گونه تصرفی را بنماید

ریاضات غیر مشروع نفس را با ملکوت سفلی مر تبط کرده قادر به امور نامشروعی مانند سحر و جادو می کند

در ارتباط با ملکوت علیا، سبب و واسطه ملک است و در ملکوت سفلی، واسطه جن، که هم سنخ شیطان است.

قوه متخیله زمانی کاملاً مطیع قوه عاقله نمی شود مانند اکثر مردم، خاصه عوام الناس که قبایح اعمال و صور محسوسات و زینت های فانی دنیا در انظارشان نیکو جلوه می کند .

گاهی قوه واهمه و متخیله، کاملاً مطیع قوه عاقله می باشد، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: شیطان به دست من تسلیم شده، یعنی قوه واهمه و متخیله من در چنگ قوه عاقله من مقهور شده است.

قوه متخیله با ترک لذایذ دنیویه و سایر ریاضات و مجاهدات، قابل افول و انحلال است .

اکمل و اشرف و اصفی و الطف نفوس در آن عصر، حضرت علی بن موسی الرضا بود، و خدا خواسته بود که آن وجود مقدس را مظهر جمال و کمال خود قرار دهد.

از نصایح و مواعظ حضرت رضا:

از علائم ایمان مؤمن، پنهان داشتن اسرار مردم است.

هر کس به حلال کم راضی شود، زندگیش آسان گردد و برای عیال و اولادش برکت و سلامتی بخشد و خدا دیده دلش را بینا کند.

دلیل بر امامت حضرت امام جواد(ع) این که عصمت او نزد فریقین مسلم است، و اگر غیر او بعد از پدر بزرگوارش امام شناخته شود، ترجیح مرجوح بر راجح لازم آید.

حضرت جواد متکفل غسل و کفن و حنوط پدر بزرگوارش بود. زیرا بدن امام را امام بعد غسل دهد و کفن نماید، به جهت آن که امام، هیکل توحید و در حقیقت، کتاب الله است مانند قرآن مجید که « لا یمسه الا المَطْهُرُونَ » .

منزلت قلب در جسد، به منزلت امام است در میان مردم و عرش در عالم.

حضرات بزرگان و پیشوایان فرموده اند: چنان که قلب ظاهری را دو در است برای دخول و خروج خون، برای قلب باطنی روحانی نیز دو در است، یکی به جانب بالا یعنی ملکوت علیا که جای ملائکه است و «جَنَّةُ السَّعْدَاءِ» نامیده می شود، و دیگری به جانب ملکوت سفلی که مکان اجنه و شیاطین است و مسمی به «جَحیمِ الاشقیاء» .

علوم و معارف و حب حق و اولیاء الله از در بالای قلب، و معاصی و شرور و بغض اولیاء الله و آزار خلق از در دیگر قلب، داخل می شود، و تا انسان در ملکوت سفلی را نبندد، نور ولایت و عبادت به دلش داخل نخواهد شد.

قلب مقدس حضرت جواد(ع)، آن چراغ پر فروغ جا ودان الهی، عرش با عظمت خدا بود. چه، قلب مؤمن با کمال، عرش خدای رحمان است.

عرش محل استیلائی رحمت رحمانیت است و هر فیضی که می برد، مقسم است و قلب انسان کامل هم محل ظهور رحمت و انوار حقه الهی و تجلیات اوست.

شرافت و خاصیتی که در قلب انسان کامل است، در عرش نیست: عرش عالم، عرشی است با عظمت ولی فاقد شعور و ترقی اما قلب، واجد ادراک و قابل ترقی است و هر مدد فیضی که به او رسد، حیات، قدرت، علم و کمالات تازه ای به آن دهد.

عرش عالم، محل ظهور صفت رحمانیت است به روحانیت، اما قلب انسان کامل، محل روح علوی نورانی و مستقر خلافت الله است.

در حقیقت، انسان کامل کسی است که قلب او باز شود به سوی ولایت، و حکمتی که خداوند رحمان در قرآن مجید تعریف نموده و آن را مایه خیر کثیر قرار داده، همانا انفتاح دل است به سوی ولایت.

حضرت امام جواد فرموده: قصد سوی حق به دل، بهتر است از اتعاب جوارح به اعمال. زیرا بسا که عمل توأم با ریا و یا طلب مدح و شهرت و سایر اغراض فاسده باشد ولی نیت، پنهان و لوجه الله است.

حضرت جواد علیه السلام: اعتماد به خداوند متعال، بهاء هر چیز گران است.

امام هادی (ع) را پدر بزرگوارش حضرت جواد خلیفه و جانشین خود گردانید و هنگام وداع در حضور بزرگان شیعه و ثقات اصحاب خود، تصریح به امامتش فرمود.

حضرت امام علی النقی ملقب به هادی، مظهر علم و قدرت بی منتهای خدا، واجد مقام ولایت و اولی به تصرف در عالم کون است، و این مقام از بالاترین مقامات عالم امکان است.

منظور از اولی به تصرف بودن امام هادی (ع) در عوالم وجودیه، کمال تسلط علمی آن جناب است بر همه کاینات و نه اعمال اراده و اداره آنها.

حدود تصرف امام در عالم امکان به اقتضای شرایط است. این تصرف به لحاظ ارکانی و باطنی، اولی است.

از تعالیم مقدس امام هادی: حکمت و علم را به نا اهل تعلیم نکنید، زیرا حکمت در قلوب فاسده تأثیر نمی کند، و تعلیم حکمت به جهال، ظلم است بر حکمت و حربه دادن است به دست کفار.

دلیل بر امامت حضرت امام حسن عسکری، همان اخبار جدش حضرت خاتم الانبیاء (ص) و معصوم بودنش بالاتفاق و بروز کرامات و تعیین پدر بزرگوارش او را بر امامت و وصایت و جانشینی خود می باشد.

آن حضرت بیشتر اوقات محوبس و ممنوع از معاشرت بوده و پیوسته به عبادت اشتغال داشت و مانند اجدادش، تمام صافت و ملکات فاضله را دارا و شریفترین مردم بود.

در حقیقت، اگر قدر حق بر دلی نزول کند، همه قدرهای عالم از آن دل رخت بریندد.

قدر و شرف را باید در درون خود جستجو کرد نه در اجزاء بیرون از وجود خود، این است که بزرگان فرموده اند: ای انسان تو خود قدری، خود را دریاب.

حضرت امام حسن عسکری: واصل شدن به آستان قدس الهی، سفری است که جز با شب زنده داری و خلوت دل میسر نیست.

محبوبین الهی است که آنان را سه سلام است:

سلام اول، سلامی است که روز میثاق به سمع جان شنیدند «سلام علی عباده الّذین اصطفی» .

سلام دوم، سلامی است که از لسان سفیر الهی شنیدند «الّذین یؤمنون یتینا فقل سلام علیکم» .

سلام سوم، سلامی است که چون حجاب برخیزد، عیان به مقام مشاهده آید، بی سفیر و بی واسطه از ناحیه خود، آن را بشنوند «سلام قولاً من رب رحیم» .

هرچه انسان را مست و از خود بیخود کند، مانند مقام ظاهری و ثروت و غرور و خودبینی مانند شراب است؛ و کسی که نماز حقیقی را بجای آورد، نباید هیچ یک از این مستی ها را داشته باشد.

از کلمات حکم تأمیز حضرت امام حسن عسکری: از ادب دور است که انسان نزد شخص غمناکی اظهار خوشحالی کند.

فصل هفتم - امامت حضرت ولی عصر (عج)

دلیل بر امامت حضرت ولی عصر (ع) ، معصوم بودن آنجناب است بالاتفاق، و نیز امامت ائمه اثنی عشر به طریق نص از علمای شیعه و سنی وارد شده است.

همان طور که جدش رسول خدا (ص) خاتم انبیاء است، آن بزرگوار نیز خاتم اوصیاء و اولیاء می باشد.

در این عصر تاریک، شیعیان عصر درخشانی را پیش بینی کرده و زمام اداره جهان را به دست توانای معصومی می بینند که از هر عیب و نقص و اشتباه و خطا پاک و منزّه است، و همواره در انتظار آن عصر درخشان حکومت توحید بسر می برند.

القاب آن حضرت اول بقیه الله، دوم حجت، سوم خلف، چهارم قائم، پنجم مهدی، ششم منتظر، هفتم ماء معین یعنی آب جاری شده در روی زمین است.

به این جهت که همواره مردم خصوصاً حضرات اولیاء از آن سرچشمه فیض الهی استفاده می کنند، تعبیر به ماء معین شده است.

درازی عمر و طول زندگی در تحت قدرت الهی بر وفق طبیعت است نه بر خلاف آن .

به حکم قرآن مجید، حضرت نوح 950 سال به قوم خود تبلیغ حقایق نمود .

چون وقت موت حضرت خضر معلوم نیست، سنّ شریف او در این زمان ، متجاوز از دو هزار سال می باشد، پس طولانی شدن عمر به قدرت کامله الهی امکان دارد.

وقتی مزاج معتدل شد یعنی اخلاط چهارگانه در کمال اعتدال باشد، یا گلبولهای قرمز و سفید در عدد تفاوتی نداشته باشند، مرض و موت نخواهد آمد.

می توانیم بگوییم که آن فرد معتدل، همانا حضرت مولای زمان است.

امید است که دانشمندان به این هدف مقدس و آرمان بشریت موفق و کامیاب گردند و در نتیجه ، راز طول عمر حضرت قائم آل محمد (ص) بر طالبان حقیقت، آشکار گردد.

عمر انسان حد و مرز معینی ندارد که تجاوز از آن حد، غیرممکن باشد، و هیچ یک از دانشمندان تا حال نگفته که فلان مقدار سال، نهایت درجه ای است که هنگامی انسان بدان پایه رسید، مرگ برای وی حتمی است.

پیری یک عارضه غیرقابل جلوگیری نیست و می توان آن را مانند سایر بیماری ها علاج نمود.

علم و دانش نه تنها عمر طولانی را محال نمی داند، بلکه امکان آن را به اثبات رسانده است . بنابراین عمر طویل و غیرمتعارف حضرت مولای زمان (ع) را نباید یک مشکل لاینحل و محال غیرعادی شمرد.

بنا به روایت تورات، حضرت ذی القرنین سه هزار سال عمر کرد.

حضرت الیاس که یکی از پیغمبران به شمار می رود، از آن روزی که خلق شده تا کنون زنده می باشد و کسی تا حال ادعای وفات او را نکرده است.

حضرت خضر از آن روزی که خداوند توانا وی را آفریده تاکنون زنده است.

حضرت عیسی بن مریم که از روز ولادت آن بزرگوار تاکنون زنده است و به موجب آیه شریفه قرآن « و ما قَتَلُوهُ و ما صَلَبُوهُ و لَکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » حضرت عیسی را نکشتند و به دار نیاویختند، لکن امر عیسی بر یهود مشتبه است.

چه فرق است مابین این معمرین و حضرت مهدی موعود (ع)؟

عمر طولانی در روی زمین که استبعادی ندارد بجای خود، خدای قادر می تواند بشر را در قعر دریاها هزاران سال حفظ کند، چنان که در قرآن مجید خداوند متعال راجع به حضرت یونس می فرماید .

حضرت حجه بن الحسن العسکری در نیمه ماه شعبان سال 255 هجری قمری از یکی از ملکه های والای نسل حواریون حضرت عیسی (ع) به دنیا آمد .

در سن پنج سالگی پدر بزرگوارش وفات یافت و از آن زمان تا حال، غایب است و بعد از حضرت امام حسن عسکری (ع) مقام امامت و ولایت را دارا دارد، اوست امام منتظر شیعیان .

به موجب آیات شریفه قرآن مجید، حضرت عیسی در گهواره با مردم سخن گفت و خویش را پیغمبر و صاحب کتاب معرفی نمود .

از این آیه و آیات دیگر معلوم می شود که هیچ مانعی نیست کودکی در پنج سالگی به مقام ولایت و امامت منصوب شده و بر انجام وظایف خویش با کمال ارتباط و اتصال، کاملاً نیرومند و مقتدر باشد.

حضرت جواد علیه السلام نیز در هنگام وفات پدر بزرگوارش هفت ساله بود .

حضرت امام علی النقی علیه السلام شش سال و پنج ماه از سن شریفش گذشته بود که پدر بزرگوارش از دنیا رحلت نمود و امامت به وی منتقل شد.

در بین اطفال عادی هم افراد نادری دیده می شوند که استعداد و حافظه و قوای دماغی ادراکات ایشان از مردان چهل ساله هم بیشتر و بهتر است .

حضرات ائمه اطهار علیهم السلام قبلاً صغر سن آن جناب را پیش بینی کرده بودند. حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : سن حضرت قائم هنگام منصوب شدن به امامت از همه ما کمتر می باشد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و حضرات ائمه اطهار قبلاً غیبت آن حضرت را پیش بینی کرده و به مردم اطلاع داده بودند.

حضرت صادق (ع) فرمود : قائم آل محمد دو غیبت دارد یکی کوتاه و دیگری طولانی .

آن حضرت دو مرتبه از دیده مردم مخفی شد : مرتبه اول از سال وفات پدر بزرگوارش یعنی 260 شروع شد و تا سال 329 ادامه یافت. غایب بودن در این شصت و نه سال را غیبت صغری گویند .

در طول غیبت صغری ، گرچه از نظر عامه غایب بود ولی ارتباطات کاملاً منقطع نشده بود و به وسیله نواب معلوم، احتیاجات مردم مرتفع می شد .

غیبت دوم از سال 329 شروع شد و تا زمان ظهور امتداد دارد، و این را «غیبت کبری» گویند .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : قائم ما دو غیبت دارد، اولی کوتاه و دومی طولانی . در مرتبه اول شیعیان خاص معلوم خدمتش می رسند و در مرتبه دوم، خدمتش نمی رسند مگر عده معدودی رجال الغیب، که ایشان را جز خواص شناسند.

حضرت امام هادی با مردم کم معاشرت می نمود و جز خواص شیعه با کسی تماس نمی گرفت، و حضرت امام حسن عسکری (ع) در اکثر اوقات از پشت پرده با مردم سخن می گفت تا ایشان به غیبت آن حضرت، آماده و مأنوس گردند.

اگر مانعی وجود نداشت، ظهور آن حضرت، اصلاح و انفع بود.

اساس علت و سبب غیبت، برای مردم بیان نشده است.

حضرات انبیائی که صاحب مقام نبوت و امامت بودند، پس از هر یک از آن ها دوازده نفر جانشین بوده که دوازدهمین آن ها به امر خدا غیبت اختیار نموده است.

همان حکمتی که در غیبت حجت های گذشته وجود داشته، در غیبت آن جناب نیز وجود دارد.

امام، غایت نوع و فرد کامل عالم انسانیت و رابط بین عالم مادی و عالم ربوبی است و اگر امام، روی زمین نباشد، رابطه بین عالم مادی و ربوبی منقطع گردد.

حقایق و اشراقات و افاضات عوالم غیبی در آینه پاک قلب امام منعکس شده و به واسطه او بر قلب سایر افراد نازل می گردد.

امام، رهبر و مربی عالم وجود، و حضور و غیبتش در ترتب آثار معنوی، بی تفاوت است.

به فرموده حضرت علی (ع) غور و توجه زیاد مردم به چیزی، نشانه پیدایش زمینه برای بوجود آمدن همان چیز است.

جهان کنونی در حال انتظار بزرگ است، انتظار بیداری عمومی و سرکشی پیگیر در برابر ستمکاران؛ انتظار تولد تاریخ نوینی که نطفه آن منعقد شده، در حال رشد است.

تنها روزنه امیدی که امروز برای بشر مفتوح است و یگانه برق امیدی که در این عصر تاریک جستن می کند، وجود مقدس حضرت مولای زمان علیه السلام و انتظار فرج و فرا رسیدن عصر درخشان حکومت توحید و نفوذ قوانین الهی است.

ایمان به حضرت مهدی موعود (ع) آینده روشن و تابناکی را برای شیعیان تجسم کرده و روح یأس و شکست را از آنان سلب نموده است.

یکی از خطبه های نهج البلاغه دلالت می کند بر این که حضرت ولی عصر (ع) در زمان غیبت هم در پیشرفت و عظمت اسلام و حلّ و فصل امور ضروری مسلمین تا سر حد اختیار می کوشد.

آن حضرت در دوران غیبت، گره از مشکلات مسلمین باز کرده و از گرفتاری آزاد سازد، و جمعیت باطل و زیانبخش را پراکنده نموده اجتماع سودمندی را برقرار نماید، و اجتماعاتی را که برای برهم زدن اساس اسلام تشکیل می شود، متفرق سازد. و تمام این کارها را در خفا و پنهانی انجام می دهد.

انتظار فرج حضرت مهدی قائم (ع) نشانه میل و رغبت تمام به ظهور کمالیه اسلام و غلبه حق بر باطل و اقامه عدل و اجرای احکام الهی است.

انتظار حضرت مهدی موعود سلام الله علیه یکی از سنن تکاملی است. این سنت الهی برای مدتی است که هیچ کس نمی داند.

هرکس توقیت کند، یعنی ادعا نماید که آن بزرگوار در فلان سال و ماه و روز و ساعت ظهور خواهد کرد، او کاذب است.

بنابر آنچه از کلام بزرگان دین استفاده شده، حتی آن بزرگوار نیز وقت ظهور خود را نمی داند و واقفند که این سرّ مکتوم الهی است.

حضرت علی فرمود: به برکت این بزرگوار، دسته ای از مسلمین خود را برای دفاع از اسلام آماده کرده و شب و روز از علوم و حکمت های الهی بهره مند می شوند.

حضرت سجاد (ع) فرمود: در زمان غیبت جمعیتی اعتقاد کامل به امام غایب دارند و در انتظار ظهور آن جناب هستند، ایشان بهترین اهل تمام ازمنه و اعصار می باشند. و نیز فرمود: این جماعت از شیعه به منزله مجاهدین فی سبیل الله در حضور حضرت پیغمبر (ص) محسوب می شوند.

حضرات ائمه اظهار (ع) می فرمودند: کسی که در انتظار فرج باشد، مانند کسی است که در میدان جهاد با کفار جنگ کند و به درجه رفیع شهادت نایل آید.

افرادی که در اعمال و اجتماعشان اثری از اسلام دیده نمی شود، پراکندگی داخلی و اختلاف در بینشان حکمفرماست، با اجانب می سازند لیکن با خودشان نمی سازند، هرگز نمی توان گفت ایشان منتظر فرج آل محمد(ص) و نهضت حضرت مهدی موعود (ع) می باشند.

افرادی که قوانین اجتماعی و سیاسی اسلام را بطور کلی نادیده گرفته اند و احکام خدایی را در مساجد و معابد محصور نموده اند، هرگز در ردیف منتظرین حقیقی آن بزرگوار نیستند .

نهضت آن حضرت یک نهضت سطحی نیست، بلکه انقلاب همه جانبه و جهانی بوده برنامه بسیار عمیق و دشواری دارد . او می خواهد تمام اختلافات نژادی، کشوری، زبانی، مرامی و دینی را برطرف سازد، و سرتاسر گیتی را با قوانین مقدس الهی اداره نماید تا در نتیجه همه بشر با هم با کمال صلح و صفا زندگی کنند.

این انقلاب باید از اندرون دلهای جهانیان سرچشمه گیرد، بالاخص مسلمانان که می خواهند پرچمدار آن قیام خدایی باشند، باید خود را آماده نمایند.

قرآن کریم نیز شایستگی و صلاحیت را شرط آن انقلاب دانسته می فرماید « و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ » یعنی بندگان شایسته و صلاحیتدار، اختیار و قدرت زمین را به دست می گیرند.

تا قابلیت و زمینه ظهور در درون انسانها فراهم نگردد، این قیام و ظهور امکان پذیر نخواهد بود.

بشر هنوز حاضر نیست در مقابل قوانین الهی تسلیم شود، و گمان می کند که به وسیله این علوم و اختراعات می تواند اسباب سعادت مردم را فراهم سازد.

باید به قدری حکومت ها در جهان تأسیس شود و مرام ها و احزاب فریبنده بوجود آید، تا مردم از اصلاحات جهانی مأیوس شده تشنه قانون اصلاحات خدایی باشند، و برای پذیرفتن حکومت توحید آماده گردند.

موفقیت حضرت مهدی موعود (ع) را باید موفقیت حزب خداپرست و سلسله انبیاء و رجال دین محسوب داشت، و پیروزی آن حضرت پیروزی شخصی و فردی نیست.

آخرین سنگر کفر و بی دینی توسط نیروی خارق العاده حضرت مهدی موعود (ع) مفتوح شده و آرمان بشریت تحقق خواهد یافت.

او « قائم » نامیده شده چون برای به پا داشتن حق قیام کند، او « مهدی » نامیده شده و چون مردم را به چیزی که از آن دور شده اند، هدایت می نماید.

حضرت صادق فرمود: وقتی قائم ما ظهور کرد با امر جدیدی خواهد آمد، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) در آغاز اسلام مردم را به امر جدیدی دعوت می نمود.

حضرت صادق: وقتی قائم ما ظهور کرد مردم احکام خدا را بر ضد معانی حقیقی آن تأویل و تعبیر کنند و به وسیله قرآن با وی احتجاج و مخاصمه نمایند!

اگر حضرت امام عصر ظاهر شود می فرماید: بدانید که خواندن و شنیدن مدائح و مصائب، جای خمس و زکوه را نمی گیرد و گناه رباخواری و رشوه و تقلب و غلّ و غش را نمی بخشد.

اگر امام عصر ظاهر شود، فرماید: دود آتش عزای ظاهری جدم حسین (ع)، جواب آه و ناله یتیمان و مظلومان و بیوه زنان را نمی دهد. جدم حسین (ع) از برای گریه گشته نشد، بلکه در راه دین به شهادت رسید، شما هدف جدم را گم و پایمال کرده اید.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: می آید زمانی که باطن اکثر مردم زشت و خبیث و ظاهر آنان نیک و زیبا گردد، و ذکر و خیال ایشان دنیا و مال دنیا شود.

حضرت رضا فرمود: بدترین گروهها و فرقه ها که از اسلام واقعی جدا می شوند، صوفیان هستند، لعنت خدا بر آنها باد.

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: می آید زمانی که باقی نماند از قرآن مگر اسم و درس، و نماند از اسلام مگر اسم و رسم.

گرچه آن بزرگوار با شمشیر قیام می کند اما در اصل، با تیغ علم و حکمت و هدایت و محبت، ریشه های جهل و ظلمت و گمراهی و دشمنی را قطع کرده و عدالت را غالب نماید.

آری بیان حَقّه لاهوتی برآنتر از شمشیر و قویتر از سایر وسایل جنگی است که دلها را متحول و دگرگون می سازد.

از جمله علایم و تأییدات الهی برای آن بزرگوار، ظهور اشباه پرنده‌گانی است که بر اصحاب فیل ظاهر شدند .

به درستی که پدر بزرگوارم از من عهد و پیمان گرفت که وطن نگیرم مگر در پنهان ترین آن، و منزل نکنم مگر در دورترین نقاط برای پنهان نمودن امر خود، و مخفی داشتن محل خویش از مکاید اهل ضلال .

پدر بزرگوارم فرمود : ای پسر من دلهای اهل معرفت و اخلاص به سوی تو مشتاقند مثل اشتیاق مرغ به آشیانه خود .

ای پسر من گویا می بینم به یاری خداوندی مؤید گردیده ای به فتح و ظفر و عزّت و به سبب وجود تو حق تعالی می شکند کمر طغیان را و بر می گرداند معالم ایمان را.

سلام ما و رحمت و برکات خدا بر اهل تصدیق و برادران دینی صادق باد . مملو باد سینه های ایشان از ظرایف معرفت و لطایف حکمت . مزین باد قلوب ایشان از توضیحات اعلام و نیرات احکام.

پیام حضرت مولی (ع) : اگر شیعیان ما که خدا توفیقشان دهد بر اطاعت خالق، دلهایشان در وفا به عهد و پیمانی که با ما دارند، گرد هم می آمدند، از فیض دیدار ما محروم نمی شدند.

من در میان بندگان، حجت خدایم و منم که پر می کنم روی زمین را از قسط و عدل، زمانی که پر شود از جور و ستم.

رجال نام آور جهان اگر ستاره درخشانی باشند، من خورشید ایشانم . هر فردی که در مطلع خود نور مرا دریابد، شایسته است که به انبیاء بنازد.

من مصحف جمال خدایم، مشهد ملکوت اعلا، میزان دقیقم؛ بی وجود من نفوس شما گرفتار دغدغه می شود. در فعل و انفعال، نظام افت و خیز بی وجود من در هم شده ملغا می گردد.

بعضی گمان می کنند که من در مکانی هستم، نه من در همه جا هستم . من چشم جامعه می باشم و جامعه بی وجود من، کور و نابیناست.

سلام ما بر ستاره درخشان صبح ازل، دیباچه کتاب عین الحیوه ، زینت خانه خوان کرم، آیت حقیقت نمای حق پرستی، آئینه جمال و کمال خداوندی، نقطه مرکز دایره امکان، مفسر و مبین کتاب مقدس قرآن ، حجه بن الحسن العسکری، عجل الله فرجه الشریف.

فصل هشتم - زیارت حضرات معصومین (ع)

زیارت حضرات معصومین علیهم السلام در هر جا و هر نقطه عالم امکان پذیر است، اما زیارت در مشاهد متبرکه، احترام و تعظیم خاصی است نسبت به مزور.

از معانی الهیه زیارت، حرکت معنوی برای پیشرفت اسلام، ارشاد و نجات مردم و بلکه سعادت جامعه بشریت است.

البته کاملین و اصلین را با حقیقت محض فاصله ای نیست و برای آنان فاصله از ظاهر و باطن، همیشه فرعی است .

براهین و ادله زیبایی بر وحدت و قدرت باری تعالی از این اماکن مقدسه اقامه می شود، ولی هرکسی را یارای شنیدن آن نیست.

درود بر شما ای خازنان علم خدا، درود بر شما ای نگهبانان اسرار خدا، درود بر شما ای مفسرین وحی خدا.

در سفر زیارت مستحب است زایر غسل کند و در راه ترک کلام دنیوی نماید.

زایر باید تفکر کند در عظمت و جلالت صاحب مرقد شریفه که ایستادن او را می بیند و کلام او را می شنود و سلام او را پاسخ می دهد.

بر زایر است انصراف از استجلاب لذایذ جسمانی و مشتهیات نفسانی و محفوظ داشتن دل از عوارض خارجی که رافع جوهر صافیه اوست.

مقصود از زیارت، استفاضه و استناره است از فیوضات و انوار باطنی مزور.

زایر در پیشگاه با عظمت اوصیاء باید دل را مرآت اشراق جمال محبوب نماید.

حقیقت زیارت، اقبال دل است بر حضرت ذوالجلال و توجه اوست به آن وصی بزرگوار.

آداب ظاهری زیارت، همه اشاراتی است به حقایق باطنی آن، لذا هر یک از اعمال و حرکات ظاهری زایر باید تجلی حالات قلبی او باشد.

اکتفا به وضو و غسل ظاهری ثمری ندهد که اینها موجب تطهیر جسمانی است نه تطهیر قلبی و روحانی.

عارف را علاوه بر وضو و غسل ظاهر، وضو و غسل دیگری است، وضو و غسل از آب عهد و عشق الهی.

ای حجت الهی! همچنان که شما مظهر اعلاى سلام، رحمت و امنیت برای بندگان خدا هستید، من هم متعهد می شوم که خود چنین باشم و هیچ گونه آسیب از ناحیه من به شما و دین اسلام نرسد.

« أَقَمْتُ الصَّلَاةَ » شهادت می دهم ای نور الهی که تو نماز را بپا داشتی و فرمان های باطنی و ظاهری نماز در تو تحقق یافت و با مجاهدات خود سایرین را نیز از این معانی برخوردار کردی.

« آتَيْتُ الزَّكَاةَ » ای ولی خدا! شهادت می دهم که تو زکوة دادی و با اشتیاق کامل بسوی خدا سیر نمودی. الهی من نیز عهد می نمایم که چنین زکوة پردازم و با تمام وجود بسوی تو و محبوبانت حرکت کنم.

در صورت تحقق این میثاق الهی، زیارت مبارک است بر زایر.

بدون توسل قلبی و جمع شرایط، حرکت به سوی اماکن مقدسه، از منکرات است نه از طاعات و عبادات، موجب ابعدیت است نه اقریبیت.

فصل نهم - اولیاء مظهر صفات اوصیاء

بر خداوند تبارک و تعالی واجب است که مظاهر صفات خود را نمایان سازد، زیرا که کمال هر چیزی در اظهار خاصیت آن است.

حضرات انبیاء و اوصیاء، مظاهر اعلائی صفات ذاتی اویند که خداوند متعال به وسیله آن ها انوار ذات و صفات خود را آشکار می نماید.

بدون معرفت به این مظاهر، نه شناخت حقیقی خداوند میسر است و نه توحید او مثمرتر.

زمانی که مردم ظاهراً دسترسی به آن محبوبین الهی ندارند، واجب است در غیاب آنان، وجود شخصیت هائی که آن ها هم مظهر صفات سفرای الهی و حضرات اوصیاء باشند.

وجود حضرات اولیاء نه تنها در غیاب حضرات انبیاء و اوصیاء، بلکه در حال حیات آنان نیز ضروری است.

اولیاء مظهر صفات اوصیاء اند و علوم اوصیاء در وجود آنان متجلی است.

قلوب پاک اولیاء مجرای قرآن مجید است، لذا برای رسیدن به منتهای کمالات، هر آن این مجرای الهی را تطهیر می نمایند تا مبادا این نهر لاهوتی آلوده گردد.

حضرات اولیاء آن مردان الهی هستند که از ناحیه اعلا به آنان حکمت اعطا شده است، و آنان مراتب حکمت نظری و مراحل حکمت عملی را طی نموده فارغ التحصیل دانشگاه حکمت الهی اند.

بزرگان چنین فرموده اند: اولیاء صور قلم اعلایند و ایشان را با آفتاب منبع فیض رحمانی محاذات تام و مقابله کامل حاصل است، و سالکان طریق حق در اخذ فیوضات رحمانی، افتقار ذاتی بر صاحب این منزلت دارند.

حضرات اولیاء کلامشان باب مقام امامت است و اگر کسی بابت اولیاء را درک نکند، قدم در عالم امامت نمی تواند بگذارد .

علت اصلی برای انشراح صدور، همانا موفقیت به وصال حضرات اولیاء است.

محرکی که انسان را از خواب غفلت بیدار می کند ، تفکر و درک فیض حضور رهبران خدائی است .

حضرات انبیاء و اوصیاء مسلماً ارتباط کامله با ذات اقدس الهی دارند، زیرا هرگاه در مقام وصال و اتصال نباشند، نمی توانند مظهر اعلائی صفات حق باشند.

مظاهر صفات اوصیاء نیز باید ارتباط کامله با آن منبع فیض ربانی داشته باشد والا مظهر صفات حجت الهی نتوانند بود.

این توفیق نصیب هرکسی نگردد که با رجالی ارتباط داشته باشد که مظهر صفات حجت حق اند . در شروع غیبت کبری، توقیعی از ناحیه آن بزرگوار به یکی از نواب صادر شد که در غیبت کبری، کسی که ادعای نیابت خاص نماید، کذاب است.

همه براهین عقلی ضرورت نیاز جامعه بشریت را به یک مرد الهی و واصل و کامل بالانحص در دوران غیبت ثابت می کند .

همواره اقلیتی از انسان های هر عصر و دوران هستند که خداوند متعال به وصف «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ» آنان را ستوده است .این شخصیت های والامقام همان حضرات اولیاء یا مخلصین اند .

اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده اند و در هر زمان وجود دارند، ممکن است تعدادشان بیش از یکی باشد و هرکدام از آنان شایسته ارشاد و هدایت سالکین هستند .

نوامیس مقدس زمان غیبت، همان مأموریتی را برعهده دارند که حضرات انبیاء و اوصیاء در زمان خود داشتند که مردم را به صراط مستقیم، هدایت و ارشاد نمایند و مؤید و مبین حقایق باشند.

این نوامیس مقدس، کسانی هستند که هم درد جامعه را بهتر از همه می دانند و هم درمان آن را .

مأموریت دیگر مردان الهی، انذار و ابشار است، مردم را از عذاب الهی بترسانند و به نعمت های خدائی نوید و بشارت دهند.

مردان الهی در کمال مرتبه هشیاری و آگاهی اند، ولو به گمان عده ای چنان به نظر نرسند، زیرا آنان در مرتبه ای از انجام وظایف، مأمور به افشای پاره ای از اسرار نیستند.

حضرات اولیاء دارای عدل و انصافند، با نفس خود جهاد می کنند و آن را از افراط و تفریط دور نگه می دارند و مردم را نیز به این جهاد مقدس فرا می خوانند.

آنان با این که دریای رحم اند، لکن بیرحمانه ناحق را در هم می شکنند، بی صبرانه حق را برافراشته می کنند و ستون بداندیشان را برمی اندازند.

شناخت هویت و مشخصات باطنی افراد و آشنا بی به موقعیات اصلی انسانی، فقط در شأن ولی کامل و جامع شرایط است. ولی کامل و شایسته باید به تمام مراحل و منازل طریق حق آشنا باشد، علاوه بر آن باید به مراحل و منازل غیر رحمانی و شیطانی نیز واقف باشد.

ولی جامع شرایط باید دارای عقل و بینش باطنی بوده چنان از تفصیل معنوی و بطونی آیات قرآن برخوردار و به مطالع احکام و اوامر الهی وقوف داشته باشد که از عهده ارجاع همه معارف الهی به قرآن برآید.

حکمت در اصل عبارت است از علمی اعطائی که وسیله رسیدن فرد، بلکه عده کثیری را به سعادت ابدی است، این علم را جزیه صدیقین ندهند.

اصول حکمت را بیداردلان هر عصر از حضرات انبیاء و اوصیاء ایشان فراگرفته مردم را به آن راهنمایی کرده اند.

این علم مقدس غیر از حکمت امروزی است که در میان مردم شایع است و به سوء افهام ناقلان ناقابلان، در آن تحریفی شده است.

بسیاری از دانشمندان و فلاسفه به گمان خود خواسته اند که بشر را از وادی ضلالت برهانند و به کمال نهائی خود برسانند، لکن این موفقیت نصیبشان نگردیده زیرا آنکه خود گم است که را رهبری کند؟!

هدف رهبر حقیقی، برداشتن انسانها از عالم خاک و روانه ساختن ایشان به عالم پاک است، که راهی به کوی ربوبی برای لقاء الله در ایام الله است .

حقایق را از صومعه راهبان و ترسایان و درویشان کذایی و بیخبران نتوان یافت که آنان از مخدولان درگاه حقتند، اگرچه ظاهراً خود را به لباس اسلام آراسته اند .

بالاترین گناه این است که کسی حامل کلام الهی باشد ولی معانی و حقیقت آن را رها کند.

محب دنیا و مقام، دروغگو و فریبکار است، او که خود را تباه کرده است، چگونه می تواند در سازندگی جامعه و ارشاد دیگران نقشی داشته باشد؟

اینان بجای این که میان مردم و واقعیات، ارتباطی برقرار کنند، حقیقت نماهای آراسته و پر زر و زیور را از پیش دیدگان انسا نها عبور می دهند، و اهل باطل را بجای اهل حق می آرایند.

زیرا اکثر منسوبین به علم ظاهر و لفظی، عبید دنیا و پرستاران جهل و هوی می باشند، خصوصاً آنهایی که پیشوائی عوام در دماغ ایشان جای گرفته است .

حصول حقیقت جز از طریق اقتباس معارف و اقتباس علوم و کشف حقایق و حل رموز به وسیله اولیاء و عارفان حقیقی و علمای ربانی ممکن نیست.

قلوب عارفان به فرموده حضرت رسول اکرم (ص) معدن و سرچشمه تقوای الهی است « لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدَنٌ و مَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ » .

اولیاء آن مردان الهی اند که اهریمنان از چهره جان ایشان می ترسند و از وقار و متانت روحی آنان، فرسنگ ها می گریزند.

محفل عارفان و علمای ربانی، مطب الهی است .

اولیاء، جانهای مرده را زنده کند و هریک از ایشان، اسرافیل زمان خویش است که در صور می دمدم و جانهای مرده را از گور تن ها بر می انگیزاند.

اولیاء خدا مستورند و به عنوان ولایت کلیه ظهور ندارند . ظاهرند به صورت، مخفی اند به روحانیت.

بزرگان دین فرموده اند ، خداوند تعالی سه چیز را درسه چیز پنهان فرموده :پنهان کرده رضای خود را در طاعت، لذا هیچ طاعتی را حقیر مشمار، ممکن است که رضای خدا در آن طاعت باشد . پنهان کرده غضب خود را در معاصی، لذا هیچ معصیتی را حقیر مشمار، ممکن است که مورد غضب الهی واقع شوی . پنهان کرده اولیاء خود را در میان خلق، لذا به هیچ احدی بی اعتنا مباش و او را حقیر مشمار، ممکن است از اولیاء خدا باشد . این شخصیت های والامقام اصحاب کهف روزگار خویشند که در هر عصری وجود دارند، گرچه چشمان ناقص و ظاهربین، ایشان را ادراک نمی کند.

کوهها اوتاد زمین اند از روی صورت، اولیاء اوتاد زمین اند از روی حقیقت.

مردان حقیقی در اظهار حقیقت باطنی، خود را به زحمت دفاع نمی اندازند، زیرا حقیقت باطنی نیازی به مدافع ندارد، بلکه کسانی که به حقیقت رسیده اند از آن دم نزده اند و راز آن را پوشانیده اند .تنها از روزنه اخلاق و رفتار و شخصیت ایشان است که می توان گوشه ای از پرتو تابناک حقیقت یابی را مشاهده کرد.

آثار الهیه حیات واقعی از سینه های سوزان و چشم های اشکریزان و دلهای درخشان عارفان و عالمان ربانی سرچشمه می گیرد .اثری از آثار آن حیات الهیه، کلام ایشان است.

کلام عارفین و علمای ربانی، آن پدیده آسمانی است که از دل تابناک ایشان سرچشمه می گیرد و اسیران خاک را با عالم پاک مربوط می سازد.

کلام عارفان و علمای ربانی کیمیایی است که قلوب ناقصه را به کمال رساند، و عین الحیاتی است که تشنگان وصال را شراب طهور چشانند.

قدر تریاق مار گزیده داند، قدر آتش سوزان پروانه داند، قدر پیراهن یوسف یعقوب دل شکسته داند، آن که مغرور سلامت خویش است، قدر تریاق چه داند؟! جان به لب رسید های باید تا قدر آن شناسد .

آری در مطب حقیقت، طیب هست، دردمند نیست.

کلام مردان الهی، باران رحمت الهی است، اما کو آن طالب حقیقی و صاحب تزکیه نفس که در پیرامون این مشعل های فروزان الهی بنشینند؟

شاد باد روح عارفان و عالمان ربانی که در اثر ریاضت و مجاهدت و استقامت به وصال رسیده، بازماندگان وادی جهل و حیرت را به سر منزل سعادت و نجات رسانیده اند.

درود بر شما ای رهروان طریق الهی، ای معتکفان اقلیم بیگناهی . سلامی به طهارت اندیشه با حق آشنایان، و درودی چون نور دل پارسیان.

الهی به قلوب شکسته مظلومان و به قلم پر نور عارفان و عالمان ربانی و خون مقدس شهیدان، و به تیغ آبدار مجاهدان روشن روان، کمال توفیق و حمایت و عنایت خویش را از ما دریغ مفرما.

پایان